

## سیری در رویکردهای نظری متاخر به مقاومت

سمیه سادات شفیعی\*

تاریخ دریافت: ۹۲/۸/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۳/۲/۳۰

### چکیده

در مقاله حاضر، موضوع مقاومت به عنوان مفهومی متداول، رایج و محوری در ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی و مطالعات فرهنگی متاخر، مورد بحث قرار گرفته و از طریق روش اسنادی با رجوع به منابع کتابخانه‌ای و مطالعه و تحلیل نظری تلاش شده تا ویژگی‌ها و مولفه‌های مقاومت، اشکال و وجوه کاربردی آن بر حسب منابع اولیه در دسترس مطالعه شود. علاوه بر آن، رابطه مقاومت با قدرت در پرتو اندیشه فوکو و پنداشت پست مدرنیستی او از قدرت، بررسی و در نهایت، با معرفی آثار مطرح و محل ارجاع نظریه‌پردازان متاخری چون بوردیو، گیدنز، فیسک، دوسرتو، اسکات، کلی، بیات، کامروا و برخی از صاحب‌نظران و پژوهشگران داخلی، مؤلفه‌های مشترک مقاومت در این آثار استخراج شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد هر چند اختلاف آرا در این زمینه مشهود است، اما به نظر

---

\*. استادیار پژوهشکده مطالعات اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

می‌رسد دست کم ویژگی‌های بارز پی‌آیند را می‌توان به عنوان ویژگی مقاومت در رویکردهای نظری متاخر دانست: وقوع عینی کنش مقاومت آمیز، تضاد با وضع موجود، ماهیت متعامل مقاومت، وقوع در بستر زندگی روزمره، تلازم قدرت و مقاومت، وجود خلاقیت، اهمیت زمان در بروز مقاومت و دلپذیر بودن کنش مقاومت آمیز. با این همه، مقاومت همچنان مفهومی پیچیده است که به طور اجتماعی از سوی مقاومت‌کنندگان، مخاطبان مقاومت و شاهدان ساخته می‌شود و به نحوی با قدرت فراگیر، همه‌جایی و زایا ارتباط دارد.

واژه‌های کلیدی: قدرت، مقاومت، استراتژی، تاکتیک، سیاست زندگی،

استراتژی پردازی

## مقدمه

تورق و مطالعه تصادفی مجلات و مجلدات علوم انسانی یا جستجوی اینترنتی نه چندان پیشرفته نشان می‌دهد مفهوم مقاومت، مفهومی متداول در علوم انسانی است. هرچند در نگاه نخست به نظر می‌رسد این مفهوم در حیطه جامعه‌شناسی سیاسی جای داشته باشد، اما با طرح مباحث اخیر عاملیت می‌توان جایگاه مبرزی برای مقاومت در جامعه‌شناسی به معنای عام آن بازشناخت. بر این اساس، این مفهوم دستمایه پژوهش‌ها، مطالعات و نقد و بحث‌های بسیار در جهان غرب، بویژه در انجمن‌ها و محافل علمی و دانشگاهی علوم اجتماعی قرار گرفته است.

کثرت این مطالعات را می‌توان از تکرار این مفهوم در نشست‌ها و سخنرانی‌های انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی دریافت. به طور مثال، در آخرین کنگره جهانی جامعه‌شناسی در گوتنبرگ سوئد (۲۰۱۰) که از سوی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی برگزار شد در مقالات مرتبط با مطالعات جوانان، سازمان‌ها، جنبش‌ها، جامعه‌شناسی هنر، فرهنگ عامه، محیط زیست، خرده فرهنگ‌ها، کارگران مهاجر، حاشیه نشینی، جهانی

سیری در رویکردهای نظری متأخر به ... ۱۴۱

شدن، گذار مدرنیته در کشورهای توسعه نیافته، انسان شناسی و قوم نگاری با مضمون مقاومت روبه روییم<sup>۱</sup>.

چنین کاربرد وسیعی، پرسشی چند را مطرح می کند: آیا مقاومت صرفاً مفهومی کاربردی در حوزه جامعه شناسی سیاسی است؟ مقاومت اساساً چه نسبتی با قدرت دارد؟ آیا می توان دلالت هایی از طرح موثق آن در سایر حوزه ها از جمله جامعه شناسی و مطالعات فرهنگی نیز ارائه داد؟ آیا جنبش های اجتماعی محل نمود آن است یا زندگی روزمره هم می تواند محملی برای بروز آن باشد؟ آیا مقاومت صرفاً شکلی فیزیکی دارد یا کنش کلامی مانند گفتگو یا رفتار نمادین یا شکستن سکوت هم می تواند مقاومت دانسته شود؟ آیا معیار مقیاس مقاومت (به لحاظ ابعاد وقوع) را می توان مولفه متمایز کننده ای دانست؟ آیا کنش جمعی، شرط وقوع مقاومت است؟ آیا مقاومت الزاماً با تغییر عجین است؟ آیا درک مخاطب مقاومت (به عنوان کسی یا چیزی که مقاومت به سوی او نشانه رفته) از کنش مقاومت آمیز، در تعریف مقاومت می گنجد؟

بنابراین، مسأله اصلی، روشن شدن ویژگی ها و مولفه های مقاومت است؛ زیرا به نظر می رسد گسترش فزاینده کاربرد این مفهوم در سطح جهانی در زیرمجموعه علوم اجتماعی، به معنای گرایش واحد محققان و صاحب نظران در تعریف و پرداختن به این امر نیست. برای روشن شدن این موضوع ارجاع به برخی مطالعات و پژوهش های معتبر، قابل تامل است که در این جا به ذکر مواردی چند پرداخته می شود:

جان فوران<sup>۲</sup> در کتاب "مقاومت شکننده" ضمن بررسی تعامل ساختارهای از پیش موجود و جاری جامعه ایرانی با فشارهای خارجی حاصل از رابطه ایران با غرب در الگوی نظام جهانی، به موضوع مقاومت جمعی، مشهود و هدفمند اشاره کرده، در کاربرد مقاومت، مفهوم تنش را محور کار خود قرار می دهد: «تنش ها به صورت یک رشته

---

۱- برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:

<http://www.isa-sociology.org/congress2010/isa-göthenburg-2010-book-of-abstracts.pdf>  
2. John Foran

اعتراض‌ها، شورش‌ها، انقلاب‌ها، جنبش‌های جدایی خواهانه و کودتاها رخ نموده و سرچشمه آنها در مقاومتی است که بخش‌های گوناگون جامعه در برابر واقعیت‌های سلطه خارجی و خودکامگی دولتی نشان داده‌اند» (فوران، ۱۳۸۵: ۱۹). در مجموع، مقاومت از نظر فوران، شکلی سازمان یافته، آگاهانه و عینی دارد و مترادف جنبش، به کار گرفته شده است. اندی بنت<sup>۱</sup> در فرهنگ و زندگی روزمره، که دلالت‌های متفاوتی خصوصاً در عرصه مطالعات فرهنگی در پی داشته، به شکل دیگری بر ابهام مفهومی مقاومت افزوده است. از نظر او، مدرنیته با رشد روزافزون رسانه‌های جهانی و صنایع مصرفی، پیدایش طیف فزاینده‌ای از مقاومت را در قالب پادفرهنگ‌ها به دنبال داشته است. «پادفرهنگ؛ استراتژی‌ها و قریحه‌های سبک زندگی بدیل و متفاوتی است که عقاید، رسوم و کرد و کارهای فرهنگی مهم و اساسی برای تعریف جوامع مدرن معاصر و اخیر را فعالانه نفی و طرد می‌کنند» (بنت، ۱۳۸۶: ۲۵۵). این نفی فعالانه در واکنش به اتکای فزاینده بر علم و فناوری در جوامع مدرن و مبتنی بر سلیقه و ترجیحات متعارف سبک زندگی در کنار تعهد و پایبندی به پذیرش مجموعه فعالیت‌های سبک زندگی، شکلی مقاومت آمیز به خود می‌گیرد.<sup>۲</sup> بدین شکل «افراد از دستگاه‌های عقیدتی و کردوکارهای پیشامدرن به

### 1. Andy Bennett

۲- به طور مثال، جنبش قرن نوزدهمی لودیت‌ها، نمونه افراطی مقاومت در برابر صنعتی شدن است. جریان‌های اخیرتر مقاومت علیه منطق عقلانی علمی سرمایه داری با الهام از موسیقی بیتل‌ها و هندریکس و پذیرش ارزش‌های سبک زندگی نوین از سوی جوانان در دهه ۶۰ در نهایت منجر به شکل‌گیری جنبش‌هایی تاثیرگذار شد. جنبش بازگشت به زمین، با حمایت از کشاورزی مستقل به جای صنعتی و شیمیایی، احیای زمین‌های بایر و نیز اتخاذ سبک زندگی روستایی یا نیمه روستایی و خانه به دوش همراه بود. بنت با ارجاع به تحقیق گرینود که با استفاده از آرای گیدنز انجام شده بود استدلال می‌کند احیای علاقه به عقاید پست مدرن نظیر سحر و جادو و بت پرستی نیز به منزله بخشی از فرایند شفا و درمان و روشی برای علاج تاثیر مخرب مدرنیته و به منزله نوعی مقاومت است. به علاوه، احیای علاقه به علوم غیبی، پاسخی به اتکای مدرنیته اخیر بر پیشرفت علمی و تبیین عقلانی و نیز حمله علم به دین است (همان: ۲۶۸). گسترش روندهای روش‌های درمانی نامتعارف نظیر طب سوزنی، مشت و مال، داروهای گیاهی، شفای معنوی و یوگا نیز پاسخی از سر بی‌اعتمادی فزاینده به علم پزشکی غربی محسوب می‌شود (همان: ۲۸۲).

سیری در رویکردهای نظری متأخر به ... ۱۴۳

صورت ابزارهای براندازی، یا دست کم زیر سوال بردن شکل‌های بدیهی انگاشته عمل فرهنگی حاکم بر مدرنیته اخیر استفاده می‌کنند» (همان: ۲۶۶).

در عصر جامعه شبکه‌ای مبتنی بر ارتباطات الکترونیکی نوین، کاستلز از تقابل شبکه و فرد و از دست رفتن کنترل تدریجی افراد بر زندگی خویش، از ظهور هویت‌های مقاوم در هیئت جمع‌های دینی، فرهنگی، ملی، قومی و محلی سخن می‌گوید. این هویت ناشی از انواع احساس طرد و کنار گذاشته شدگی است که به ایجاد جمعیت‌ها و جماعت‌های با گرایش‌های خاص منجر می‌شود (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۳-۲۲). «جنبش‌های معترض و مخالف نظیر زاپاتیست‌های مکزیک، میلشیاای آمریکایی، کاتالان‌ها در اسپانیا و آئوم شربینکو در ژاپن و نیز جنبش‌های بنیادگرایی دینی علی‌رغم تفاوت‌های اساسی با یکدیگر، پدیداری را ذیل عنوان هویت‌های مقاومت بوجود می‌آورند. این هویت‌ها در برابر سیل بنیان‌کن شبکه‌ای شدن عالم در تلاش هستند تا با تکیه بر میراثی که آن را (در صورت و هئیتی که برای خود تصور کرده‌اند) احیاناً جاودان و لایتغیر به شمار می‌آورند، حصن حصینی ایجاد کنند» (همان: ۲۱).

مثال‌های بالا نشان می‌دهد چه بسا مفهوم مقاومت، مفهومی مشترکی در میان بسیاری از محققان و صاحب‌نظران باشد، اما طیف گسترده‌ای از معناها و دلالت‌ها را در خود جای داده است. مشخص نیست منظور از آن، تنها بیان ضدیت است یا نوعی خیزش؟ شکلی سازماندهی شده دارد یا هر نوع عادات رفتاری را در بر می‌گیرد؟ آیا کنشگران خود باید به انجام مقاومت اذعان داشته باشند یا انتساب دلالت‌های مقاومت آمیز به عمل آنان برای تشخیص مقاومت کافی است؟ گویی این مفهوم برای توصیف اعمال و رفتارهای متنوعی در سطوح خرد، میانه و کلان اجتماعی در عرصه ملی و بین‌المللی علیه نظام سیاسی، رییس، مدیر، استاد، نظام سرمایه‌داری، مدرنیته و از این قبیل به کار گرفته شده است. به بیان هولاندر و اینووهر (Hollander & Einwoher, 2004: 534) در واقع همه چیز، از انقلاب (گلدستون، ۱۹۹۱؛ اسکات ۱۹۸۵؛ اسکاچپول، ۱۹۷۹) گرفته تا مدل مو (کامبا و آجانگو، ۱۹۹۸؛ ویتز، ۲۰۰۱) به عنوان مقاومت تعریف شده‌اند.

رجوع صرف به تعاریف نیز کمک چندانی به مقوله بندی مفهوم مقاومت نمی‌کند. برای مثال، "گرگ" آن را عمل مستقل بر حسب علایق شخصی تعریف می‌کند (Gregg, 1993: 72) و "پرافیت" آن را تلاش فعالانه برای مخالفت، جنگیدن و عدم پذیرش یا پذیرش رفتار متعدیانه و کنترل می‌داند (Profit, 1996: 25). تعریف "کار" اقدام با وجود مخالفت است (Carr, 1998: 534) و "مودیگلیانی و روشات" هم مقاومت را به سادگی مخالفت می‌دانند (Modigliani & Rochat, 1995: 12).

از نظر هولاندر و اینوهر، اغتشاش نظری تا آنجا پیش می‌رود که به صورت نیت‌مندانه و آگاهانه‌ای نویسندگان از این مفهوم نام می‌برند، اما در متن، تعریفی از آن ارائه نمی‌دهند.

این پیچیدگی، منحصر به کاربرد جهانی این مفهوم نیست، بلکه در ایران نیز چنین مشکلی وجود دارد. به طور مثال، در مقالات پژوهشی، چون "مقاومت فرهنگی در برابر نوآوری‌ها و فناوری‌های تازه در ایران"<sup>۱</sup> (فاضلی، ۱۳۸۶) و "نقص هنجارهای فرهنگ رسمی و سنتی و دلالت‌های مقاومتی آن" (سراج زاده و بابایی، ۱۳۸۸) تعریف مقاومت بدیهی انگاشته شده است؛ حال آنکه محور اصلی "اثر" با توجه به عنوان، مقاومت است. ویتز با اشاره به این موضوع می‌نویسد: «لغت مقاومت با مسامحه تعریف شده و در نتیجه اجازه داده تا برخی صاحب‌نظران آن را تقریباً همه جا ببینند و بقیه تقریباً هیچ کجا نبینند» (Weitz, 2001: 669).

بر این اساس، هدف مقاله حاضر پرداختن به مجموعه آرا و اندیشه‌هایی است که پیرامون موضوع مقاومت در حوزه علوم اجتماعی در سال‌های اخیر نگاشته شده است. چه بسا در مواردی مفهوم مقاومت در قالب عنوان اصلی به کار نرفته و محققان از مضمون مقاومت ذیل عناوین دیگری استفاده کرده‌اند. از آنجا که جای خالی طرح مبانی

---

۱- در این مقاله، سرباز زدن از پذیرش در کنار خلق توجیه‌های فرهنگی، مقاومت فرهنگی تعریف شده و نیز امکان مقاومت سیاسی و خشونت بار هم به عنوان شکلی حادثر، محتمل دانسته شده است.

سیری در رویکردهای نظری متأخر به ... ۱۴۵

نظری مقاومت در فضای علمی و دانشگاهی داخل کشور، محسوس و کمتر اثری، ابعاد و مولفه‌های آن را به روشنی مورد توجه قرار داده است، پژوهش حاضر می‌تواند به غنای ادبیات نظری با هدف گردآوری متون نظری، تجربی و تحلیل کیفی موضوعات و مضامین با محوریت مقاومت بیانجامد. همچنین باید گفت تعریف مفهومی، زمینه ساز تعریف عملیاتی است و به محققان در عینیت بخشی به مصادیق میدانی آن مفهوم کمک خواهد کرد. بنابراین، تلاش خواهد شد علاوه بر متون نظری بین‌المللی، به آثار مرتبط بومی نیز ارجاعاتی داده شود و در نهایت با مطالعه تطبیقی و تحلیلی، مولفه‌ها و ویژگی‌های اصلی مقاومت از مباحث موجود مرتبط استخراج شود.

### روش‌شناسی

بهره‌گیری از روش اسنادی با رجوع به منابع کتابخانه‌ای و تحلیل نظری مجموعه متون مرتبط، روش انجام تحقیق حاضر است. در واقع، محقق با رجوع به اطلاعات و متون تخصصی انتشار یافته که با جستجوی کتابخانه‌ای و اینترنتی در دسترس قرار گرفته، این متون را به عنوان ادبیات رسمی و مواد اصلی پژوهش، مورد مذاقه و تحلیل قرار می‌دهد. انتخاب صاحب‌نظران، بر حسب اهمیت اثر و ارجاع‌های کثیری است که در سال‌های گذشته در سطح جهانی بدان آثار انجام شده است. بر این اساس، اعتبار درونی و بیرونی منابع مورد استفاده بر حسب شبکه منطقی مفاهیم و گزاره‌های نظری، فرایند طرح فرضیه، انجام پژوهش و استنتاج نظری به کار گرفته شده در آنها بارها مورد بررسی و قضاوت خبرگان و متخصصان قرار گرفته است. محقق در تلاش برای احصای هر چه بیشتر این مهم، علاوه بر استفاده از مباحث نظری مطرح و معتبر، از منابع دست اول بهره گرفته است.

## قدرت و مقاومت

طرح موضوع مقاومت، بدون ارائه مقدمه‌ای از چیستی قدرت، ابعاد آن و رابطه آن با مقاومت، ناشایست است. بنابراین، در این بخش ضمن طرح مبانی نظری قدرت در ابعاد چندگانه آن، به چرخش پست مدرنیستی معاصر و نقش مباحث فوکو در آن می‌پردازیم.

مقاومت بیش و پیش از هر چیز با قدرت نسبت دارد. از دیرباز این نسبت در چهره‌های سنتی قدرت نهفته بود. چهره اول، مبتنی بر نگرشی کثرت‌گرا، ناظر بر اعمال قدرت و متمرکز بر رفتار انضمامی و قابل مشاهده بود. "دال" معروف‌ترین شارح این دیدگاه در تعریف قدرت می‌گوید: "آ" بر "ب" تا جایی قدرت دارد که بتواند "ب" را به کاری وادارد که در غیر آن صورت انجام نمی‌داد. این بُعد قدرت در رابطه میان افراد، گروه‌ها، حاکمان، دفاتر، دولت‌ها، ملت-دولت‌ها یا دیگر اجتماعات بشری قابل تحلیل است. "بکراک و باراتز" نظریه‌پردازان چهره دوم قدرت، ضمن نقد نگرش "دال"، با ارائه تعریف کامل‌تری از اعمال قدرت، آن را در عدم تصمیم‌گیری نیز می‌بینند: عدم تصمیم‌گیری، ابزاری است که به وسیله آن تقاضا برای دگرگونی در تخصیص موجود امتیازات و پاداش‌های اجتماع پیش از ورود به عرصه تصمیم‌گیری مربوط، نابود شده و یا در صورت ناموفق بودن این موارد، در مرحله اجرا از کار افتاده یا نابود می‌شود. لوکس واضع چهره سوم قدرت، با انتقاد از بکراک و باراتز، به ابعاد پنهان قدرت اشاره داشته، چهره سوم قدرت را با افزودن ویژگی منافع بالقوه و بالفعل، تبیین می‌کند و آن را توانایی شکل دهی ترجیحات افراد در قالب منافع واقعی که شاخصه بارز اعمال قدرت است می‌داند (تاجیک، ۱۳۷۹: ۲۰). این‌جا قدرت زمانی بروز پیدا می‌کند که تابعان نفوذ صاحب قدرت، فهم غلطی از منافع واقعی شان دارند. راش می‌نویسد: «بدین ترتیب لوکس تمایز آشکاری میان منافع ذهنی (آنچه افراد فکر می‌کنند که می‌خواهند) و منافع عینی (آنچه افراد ممکن بود بخواهند اگر می‌توانستند نتایج آن را تجربه کنند یا از شیوه‌های ممکن دیگر عمل آگاه شوند) برقرار می‌کند» (راش، ۱۳۷۷: ۵۳). در این



سیری در رویکردهای نظری متأخر به ... ۱۴۷

شرایط، قدرت از طریق دستکاری افکار قربانیانش کار می‌کند: «آیا بیشترین اعمال قدرت آن نیست که فرد یا افرادی را به داشتن تمایلاتی که می‌خواهید داشته باشند وادار کنید - یعنی با کنترل افکار و تمایلاتشان همراهی آنان را به دست آورید؟» (لوکس، ۱۳۷۰: ۲۳).

مدل سه بعدی گاونتا در کتاب "چارچوب‌های قدرت"، به خوبی استفاده از ابزارهایی چون خلق اسطوره‌ها، کنترل اطلاعات، ایدئولوژی‌ها و غیره را به عنوان وجه ابزاری متمایز این بعد از قدرت در برابر دو بعد دیگر نشان می‌دهد (کلگ، ۱۳۷۹: ۲۰۸). در این بعد، کمترین میزان مقاومت دیده می‌شود؛ زیرا عاملین با ناهمراهی ناآگاهانه با عامل قدرت، به طور فرهنگی، پذیرای اعمال قدرت می‌شوند.

در دهه‌های اخیر با چرخش پست مدرنیستی، شاهد تمرکززدایی از سیاست در سطح دولت - ملت و نهادهای دیرین قدرت بوده‌ایم. برجسته ترین متفکر این رویکرد، فوکو است که چهره جدیدی از قدرت را معرفی و تحولات جدی در مطالعات فرهنگی - سیاسی معاصر از جمله مبحث مقاومت ایجاد کرد. قدرت مد نظر او بر خلاف تعاریف پیشین، در مالکیت نهاد، طبقه و یا شخصی نیست. او در موخره‌ای که به قلم خود با عنوان "سوژه و قدرت" در کتاب دریفوس و پل رابینو (۱۳۷۶) به چاپ رسانده، رویکردهای موجود به قدرت را یا مبتنی بر الگوهای حقوقی می‌داند که درصدد تبیین خاستگاه‌های مشروعیت قدرت‌اند و یا شیوه‌های تفکری در باب قدرت قلمداد می‌کند که بر الگوهای نهادی تکیه دارند. به طور کلی، رویکردهای گذشته به قدرت، معطوف به چیستی و چرایی آن بودند. فوکو در مقابل، بر چگونگی تاکید دارد؛ چون به نظر او با طرح دو پرسش پیشین «مجموعه بسیار پیچیده‌ای از واقعیات از دست می‌رود». به عنوان مثال، این که قدرت به چه وسیله اعمال می‌شود و به هنگام اعمال قدرت، چه چیز رخ می‌دهد؟ پرسش‌هایی هستند که با طرح مفهوم "چگونگی" قابل طرح است. از این رو، فوکو در تحلیل چگونگی قدرت، به "روابط قدرت" می‌رسد و آن را در مرکز تحلیل خود از قدرت قرار می‌دهد.

استنباط‌های او در بحث قدرت، متأثر از نیچه است. مهم‌ترین بعد این تاثیر، دیدن قدرت به مثابه بافتی از روابط است؛ یعنی اعتقاد به این که روابط قدرت در تمامی انواع ارتباطات، به صورت درونی وجود دارد و روابط انسانی را باید بر مبنای قدرت تفسیر کرد (خالقی، ۱۳۸۱: ۲۵۷). فوکو به صراحت اعلام می‌کند: «ویژگی قدرتی را که ما تحلیل می‌کنیم این است که روابط میان افراد را نمایش می‌دهد». یا به عبارتی دیگر «مفهوم قدرت به روابط میان افراد درگیر با یکدیگر اشاره می‌کند. [یعنی]... مجموعه اعمالی است که اعمال دیگر را برمی‌انگیزد و از همدیگر ناشی می‌شوند» (دریفوس، ۱۳۷۶: ۳۵۴ به نقل از فوکو). برای فوکو، اجتماع بر مبنای روابطی سامان می‌یابد که در جوهره خود، چیزی جز قدرت نیست و بنابراین، باید آن را بر مبنای کثرت نیرو، روابط و بازی بین نیروها تفسیر نمود. این نشان می‌دهد که به نظر فوکو، چیزی به نام قدرت فی نفسه، به شکلی متمرکز یا پراکنده وجود ندارد. «قدرت فقط زمانی وجود دارد که در قالب عمل در آید... همچنین منظور این است که قدرت ربطی به رضایت ندارد. به خودی خود به معنای نفی و انکار آزادی، یا انتقال حقوق نیست؛ به معنی واگذاری قدرت همگان به شماری اندک نیست... در واقع شاخصه رابطه قدرت این است که وجهی از عمل است که مستقیماً و بلافاصله بر روی دیگران عمل نمی‌کند» (دریفوس، ۱۳۷۶: ۳۰۸ - ۳۰۷ به نقل از فوکو).

به عبارت دیگر، قدرت، متفاوت از کاربرد عریان و کاملاً یک طرفه زور یا خشونت است. رابطه خشونت، جنبه کاملاً سلبی دارد و آن چنان قاهر است که دیگری یا طرف مقابل را به انفعال مطلق می‌کشاند. اما به عقیده فوکو، قدرت (که عمل بر روی عمل) یا اعمال مجموعه‌ای از اعمال بر روی اعمال دیگران است، مبتنی بر دو شرط اساسی است: الف) دیگری که قدرت بر او اعمال می‌شود باید کاملاً به رسمیت شناخته شود؛ این دیگری، شخصی است که می‌تواند عمل کند و ب- برخلاف رابطه خشونت «در مقابل رابطه قدرت، حوزه کاملی از پاسخ‌ها، واکنش‌ها، نتایج و تدابیر ممکنه، پیدا می‌شود» (دریفوس، ۱۳۷۶: ۳۵۸ به نقل از فوکو). قدرت، یک استراتژی است: «قدرت نه

یک نهاد و نه یک ساختار بلکه "وضعیت استراتژیکی پیچیده" و "کثرت روابط میان نیروها" است. قدرت تنها بر روی افراد آزاد و اعمال آنها اعمال می شود و آنها را بر می انگیزد تا از میان گزینه‌های گوناگون دست به انتخاب بزنند. از همین رو، شرط وجود قدرت، رابطه مستمر آن با مبارزه، مقاومت و آزادی است. اما هر جا نافرمانی و مقاومت به پایان برسد، رابطه قدرت هم پایان می یابد» (دریفوس، ۱۳۷۶: ۲۶). این شیوه تحلیل، بر این امر دلالت دارد که مفهوم آزادی با قدرت همبسته است. آن که مورد اعمال قدرت قرار می گیرد، در عین حال، فردی آزاد و دارای امکانات بالقوه گوناگون است. این اختیار و آزادی است که به او امکان نافرمانی و فرصت گریز می دهد.

در واقع، با این شیوه تحلیل که به جای خود قدرت، مبتنی بر روابط قدرت است، فوکو توانسته همزیستی قدرت و مقاومت را توضیح دهد. امکان مقاومت همیشه در هر نوع روابط قدرتی مفروض است. چون در غیراین صورت، دیگر روابط قدرت وجود نخواهد داشت. این مقاومت هرگز در موقعیتی بیرون از قدرت قرار ندارد. «نقاط مقاومت همه جا در درون روابط قدرت وجود دارد. پس هیچ کانونی یگانه و منحصر بفردی برای امتناع و سرپیچی بزرگ وجود ندارد. بلکه به نظر فوکو، کثرتی از مقاومت‌ها دیده می شود که هر کدام از آن خاص اند» (فوکو، ۱۹۷۹: ۱۶۸). بنابراین، او در تحلیل خود، از ایده قدرت متمرکز دور شده و به جای آن، قدرت را امری متکثر در سطوح خرد زندگی می بیند؛ سطوحی که در تجربیات روزمره افراد زندگی می تواند همزمان شاهد اعمال قدرت و مقاومت در برابر آن باشد. بنابراین، نباید به شکل‌های رسمی و نهادینه شده قدرت توجه نمود، بلکه باید به سراغ قدرت و مقاومت در مقصد نهایی آن، یعنی در سطح خرد روابط انسانی و حتی نحوه رابطه فرد با خود وی رفت. این درست همان موضوعاتی است که تحت عنوان میکروفیزیک قدرت، مورد توجه قرار گرفته و با کردارهای روزمره افراد مداوماً استمرار می یابد. در ادامه با اتخاذ چنین نگاهی به قدرت و مقاومت، به معرفی برخی رویکردهای نظری و تجربی حاضر به مقاومت می پردازیم.

**پیر بوردیو**

بنیان بحث بوردیو بر دو محور عادتواره و میدان است. «عادتواره نظام اکتسابی شاکله‌های زاینده‌ای است که به صورت عینی با اوضاع و شرایط خاصی که در آن شکل می‌گیرد، سازگار می‌شود» (بوردیو، ۱۹۷۷: ۹۵). به بیان دیگر، عادتواره یک ساختار ذهنی مولد (مشمتمل بر ایده‌ها، ارزش‌ها و سلاقی) است که در حیطه میدان، از خلال ساماندهی به سلیقه و ترجیحات متمایز فرد، الگوهای رفتاری فراوانی را تولید می‌کند؛ چون خود، یک برساخته تاریخی است که از تعامل فرد با فضای اجتماعی در موقعیت خاص فرد حاصل آمده، منطق میدان را می‌شناسد، اما با در نظر گرفتن استقلال نسبی به عاملان، راه را بر ابداعات جدید نمی‌بندد. بر این اساس، الگوهای رفتاری حاصله از عادتواره، هم تا حدی غیرقابل پیش‌بینی‌اند و هم تنوع محدودی دارند. هر میدان، بخشی از فضای اجتماعی گسترده‌تر، نظامی از موقعیت‌ها و روابط میان موقعیت‌ها و عرصه نبرد برای کسب منابع است. نبرد بر سر ابژه‌های متفاوت، همواره در جریان است، اما آنچه در این میان به چنین عرصه‌ای سامان می‌دهد منطق خاص آن میدان در مقابل سایر میدان‌هاست؛ منطقی که هم برآمده از عادتواره است و هم حاصل برهم‌کنش آن؛ فضایی مشتمل بر روابط میان کنشگران که به عمل معنا می‌دهد. در واقع، میدان به عنوان زیرمجموعه‌ای از فضای اجتماعی است که در آن، عادتواره‌ای حاکمیت دارد. میدان و عادتواره، لازم و ملزوم یکدیگرند. از یک سو، قرار گرفتن در میدان، عادتواره را شکل می‌دهد و از سوی دیگر، عادتواره به نوبه خود، کنش‌هایی را شکل می‌دهد که میدان را بازتولید می‌کند. بنابراین، بهترین راه برای درک معنای عمل، درک میدان روابط آن است. این روابط، آغشته به قدرت و برآمده از آن است. از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، تلاش بوردیو برای آشکار ساختن چهره قدرت در روابط سلطه، تابعیت و یا روابط هم‌عرض اهمیت زیادی دارد. برخورداری از سرمایه موقعیت فرد را در میدان نشان می‌دهد و در عین حال، نبرد دائمی بر سر موقعیت‌ها و منافع، شاکله اصلی میدان را تشکیل می‌دهد.

سیری در رویکردهای نظری متأخر به ... ۱۵۱

جنکینز در کتابی با عنوان "بورديو" که به معرفی اندیشه‌های او پرداخته می‌نویسد: «بنابراین میدان، نظام ساخت یافته موقعیت‌هایی است (که توسط افراد یا نهادها اشغال می‌شود) که ماهیت آن تعریف کننده وضعیت برای دارندگان این موقعیت‌هاست. میدان همچنین نظام نیروهایی است که بین این موقعیت‌ها وجود دارد؛ یک میدان از درون بر اساس روابط قدرت ساخت می‌یابد. موقعیت‌های یک میدان با یکدیگر روابط سلطه، متابعت یا هم‌گونی برقرار می‌کنند که به دلیل دسترسی هر یک از آنها به کالاها یا منابعی (سرمایه) است که در این میدان محل نزاع است» (جنکینز، ۱۳۸۵: ۱۳۶).

در واقع، سلسله مراتب قدرت، هم در درون میدان و هم میان میدان‌ها اهمیت دارد. بنابراین، نزاع دائم بر سر کسب موقعیت ارجح در یک میدان و در پیرامون، میدانی تعیین بخش برای میدان‌های دیگر در جریان است. بنابراین، بورديو تنها بواسطه طرح بحث میدان قدرت در یک میدان به خودی خود و یک میدان در فضای اجتماعی، پرداخت سیاسی از جامعه‌شناسی ندارد، بلکه با مانور بر روی موضوع قدرت در ارزیابی عمل، به عنوان یک جامعه‌شناس سیاسی، نقش ایفا می‌کند. همان‌طور که جنکینز تصریح می‌کند کاربرد مفهوم میدان در پژوهش‌های اجتماعی متضمن سه مرحله عملیات جداگانه است: «نخست باید رابطه میدان مورد نظر با میدان قدرت (سیاست) را فهمید. بنابراین میدان قدرت را باید میدان اصلی یا غالب در هر جامعه تلقی کرد؛ روابط سلسله مراتبی قدرت پایه و اساس ساخت یافتن همه میدان‌های دیگر است. دوم باید در میدان مورد نظر توپولوژی اجتماعی یا نقشه ساختار عینی موقعیت‌هایی که این میدان را می‌سازند و روابط میان آنها را در رقابتی که بر سر شکل سرمایه مختص به این میدان دارند ترسیم شود. سوم، عادتواره عاملان این میدان باید تجزیه و تحلیل شود، همچنین خط سیرها یا استراتژی‌هایی که در تعامل میان عادتواره و قید و بندها است باید تجزیه و تحلیل شود» (جنکینز، ۱۳۸۵: ۱۳۷).

این سومین مرحله، با نکته سنجی و کنجکاوی که از بورديو سراغ داریم باید مرحله‌ای مهیج برای او باشد. شناخت این مرحله نیازمند آن خلاقیت و پویایی است که

بورديو همواره بر آن تاكيد داشت: استراتژي‌ها. "استراتژي" اصطلاحی برای توصيف تعاملات گنجانيده شده میان عادتواره و میدان و همان عنوانی است که مضامين مقاومت آمیز مد نظر ما را در خود جای داده است؛ موضوعی که زیرکی بورديو را در تبیین تعاملات روزمره نشان می‌دهد: راه‌های ممکن برای بروز عمل از رهگذر عادتواره در چارچوب‌های دست و پاگیر و محدود کننده میدان. بنا به تعريف بورديو «استراتژي پردازي یعنی در نظر گرفتن این واقعیت که کنشگران اهداف و علایقی دارند، به این منظور پروراندۀ شده‌اند که سرچشمه عمل کنشگران را در تجربه خود آنها از واقعیت (حس عملی آنها یا منطق عملی آنها) جای دهند نه در مدل‌های تحلیلی که دانشمندان اجتماعی برای تبیین این عمل بر می‌سازند... استراتژي‌ها نتیجه مستمر تعامل میان عادتواره و محدودیت‌ها و امکاناتی است که جزو واقعیت‌های هر میدان اجتماعی معینی هستند. خواه مصرف فرهنگی باشد، یا آموزش و پرورش یا هر چیز دیگری» (جنکینز، ۱۳۸۵: ۱۱۷ و ۱۳۳). توجه به استراتژي پردازي بدین معناست که گر چه او در بیشتر موارد، عمل آگاهانه را رد می‌کند، اما برای قصد و هدف، اهمیت قائل است. بنابراین، در طرح ایده استراتژي پردازي تا حد زیادی از ساختارگرایی فاصله می‌گیرد و چرخشی نظری از قواعد به استراتژي‌ها دارد.

هر چند عمل آگاهانه در نظریه بورديو چندان جایی ندارد، اما مفهوم استراتژي پردازي، دارای دلالت‌های نیت‌مندانه متعددی در علوم اجتماعی است؛ دلالت‌هایی که موضع بورديو در این خصوص را جای تامل می‌نمایاند. جنکینز ضمن اشاره به مفهوم نسبتاً غیرصریح استراتژي و بحث‌های پیرامون آن در جامعه‌شناسی، از توافق جمعی آرا درباره برخی ویژگی‌های این مهم یاد می‌کند: «مفهوم استراتژي و استراتژي پردازي چند عنصر را با هم ترکیب می‌کند. محاسبه عقلانی که توسط محدودیت‌ها و موانع، مخصوصاً با توجه به تخصیص منابع و در پی دستیابی به اهداف در میان مدت تا بلندمدت تعدیل می‌شود. از این جهت این مفهوم به عنوان تلاشی برای حل مساله ساختار، عاملیت ارائه می‌شود» (جنکینز، ۱۳۸۵: ۱۳۴). اگر چه جنکینز اذعان دارد که غیر

سیری در رویکردهای نظری متأخر به ... ۱۵۳

از کنش استراتژیک انواع دیگری از کنش نیز وجود دارد که گاه به این صورت از کنش تقلیل می‌یابد، اما چون استفاده از این مفهوم در علوم اجتماعی، برگرفته از کاربردش در حوزه‌های دیگر خصوصاً جنگ و تجارت است، بر قابلیت و ظرفیت این واژه در دادن هدف و ساختار به کنش جمعی اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد: «استراتژی پردازی شکل مشخصا مدرنی از کنش است که در مقابل شکل‌های گوناگون کنش سنتی قرار می‌گیرد» (جنکینز، ۱۳۸۵: ۱۳۴). شاید به تاسی از وبر بتوان کنش سنتی را در این جا مشتمل بر کنش عاطفی، سنتی دانست.

نکته حایز اهمیت دیگر آن است که زمان، جایگاه ویژه‌ای در این تحلیل دارد. از جمله بوردیو در توضیحاتش پیرامون رسوم جامعه کابیل<sup>۱</sup> برای مثال در مفهوم سازی از تبادل هدیه، معتقد است باید از تبیین دادن و گرفتن هدیه بر اساس اصول رسمی تبادل و حالتی اتوماتیک‌وار بین دادن و گرفتن هدیه درگذریم. زمان نقش مهمی در این فرایند دارد و برای همین است که تاخیر معنادار است. عاملان نه به عنوان هم‌نویانی آگاه با اصول تبادل در تعامل‌های اجتماعی حول تبادل هدیه مشارکت می‌کنند، بلکه استراتژیست‌هایی هستند که از طریق زمان پاسخ می‌گویند. بنابراین، رفتار آنها بیشتر استراتژیک است تا طبق قاعده و هنجار. در این جا بوردیو میدان را با بازی ماز مقایسه می‌کند (مقایسه‌ای قابل تامل) و مدعی است عاملان، در عملکرد روزمره تلاش دارند در مسیر پر پیچ و خم (ماز) به کمک تجارب گذشته خود از محدودیت‌ها و فرصت‌هایی که نسبتاً ناقص در طول زمان کسب کرده‌اند، حرکت کنند. به بیان استوارتز «بوردیو زبان استراتژی را به مدل ساخت گرایانه به عنوان راهی برای معرفی عاملیت و ایجاد تمایز میان عملکرد روزمره و مدل‌های رسمیت یافته آنها تزریق می‌کند» (استوارتز، ۱۹۹۷: ۹۹). یعنی بوردیو می‌خواهد همچنان تعهدات نظری خود را به ساختارگرایی فرانسوی حفظ کند، اما نمی‌تواند و نمی‌خواهد عاملیت آشکار در پیش چشمانش را انکار کند.

از نظر استوارتز، کاربرد مفهوم استراتژی در آثار انسان شناسی بوردیو دلالت بر این ایده دارد که عمل، عدم قطعیت را حتی در وضعیت‌های هنجاری نیز شامل می‌شود. همچنین اعمال، در زمان رخ می‌دهد؛ به این معنا که پیامدهای حاصله به ندرت برای عاملین درگیر در عمل، آشکار است. «حتی اشکال مناسکی رفتار تا حدی اجازه بروز استراتژی‌ها را می‌دهد چراکه عاملان همیشه در زمان بازی می‌کنند» (بوردیو، ۱۹۷۷: ۷). اما اصل اساسی بوردیو، منفعت است. نباید تصور کنیم که استراتژی پردازش خارج از این اصل رخ می‌دهد. «عاملان همواره بر اساس منافع خود عمل می‌کنند». در عین حال استوارتز تاکید دارد در ادبیات بوردیو، استراتژی به معنای فرصتی آگاهانه یا محاسبه‌ای عقلانی نیست. «عاملان، پیروی کنندگان از قانون و یا پذیرندگان هنجارها نیستند، بلکه بداهه سرایانی استراتژیک هستند که بر اساس رغبت خود به فرصت‌ها و محدودیت‌های وضعیت‌های گوناگون پاسخ می‌دهند» (استوارتز، ۱۹۹۷: ۹۸).

در مجموع می‌توان استراتژی پردازش را فرصت‌هایی برای بیان انتخاب از رهگذر عادتواره دانست که به مثابه مقاومت در برابر چارچوب‌های محدودیت انگیز میدان، نمود می‌یابد. البته فراست و پویایی عامل، بسته به زمان، نقش مهمی در این بروز و نمود ایفا می‌کند. استراتژی پردازش، نوعی سیاست ورزی نیز هست که در میدان روابط قدرت و مقاومت رخ می‌دهد. به عبارت دیگر، درونمایه مضمون مورد توجه در این بحث، تاکتیک و خط سیرهای فردی است که بر اساس رهیافت بوردیو، افراد ضمن تعامل با عادتواره خود بنا به موقعیت‌شان در میدان از خود بروز می‌دهند.

### آنتونی گیدنز

به نظر می‌رسد در مباحث گیدنز مضمون مقاومت، در قالب سیاست زندگی، یا به عبارت دیگر، سیاست انتخاب و تصمیم‌گیری‌هایی که هویت شخصی را تحت تاثیر قرار می‌دهند، دنبال شده و به نوعی، جوهره حرکت او از سیاست رهایی بخش به سیاست



زندگی است: «حرکت از نگرشی عام که پیش از هر چیز معطوف به آزاد سازی افراد و گروه‌ها از قید و بندهایی است که آنها را از دستیابی به فرصت‌های موجود در زندگی شان باز می‌دارد به سیاستی که مبتنی بر فرد و علایق و منافع او است» (گیدنز، ۱۳۸۲: ۲۵۹). در توضیح ابعاد سیاست زندگی<sup>۱</sup>، گیدنز آن را سیاست‌هایی می‌داند که کانون توجه خود را امور شخصی فرد قرار داده و نقطه عزیمتشان توجه به انتخاب شیوه زندگی است. تلاش گیدنز در روشن کردن مفهوم این سیاست ابتدا او را به معرفی سیاست رهایی بخش<sup>۲</sup> می‌کشاند: «سیاست رهایی بخش متضمن دو عنصر عمده است: تلاش برای گسیختن غل و زنجیرهای برجای مانده از گذشته، به قصد تغییر و تبدیل رفتارها و کردارها در جهت آینده و تلاش برای درهم شکستن سلطه نامشروع بعضی افراد یا گروه‌ها بر دیگران» (همان). درک گیدنز از این سیاست، برگرفته از بعد اول قدرت است: «سیاست رهایی بخش در واقع با نوعی مفهوم پلنگانی [سلسله مراتبی]<sup>۳</sup> از قدرت سرو کار دارد؛ قدرت یعنی توانایی یک فرد یا گروه برای تحمیل اراده خود به دیگران» (همان: ۲۹۶). از همین روست که این سیاست‌ها معمولاً خواستار کاهش یا لغو کامل استثمار، نابرابری و ستمگری هستند. اما سیاست زندگی چیست؟ این سیاست مستلزم سطح معینی از رهایی است: رهایی از ثبات و تغییر ناپذیر بودن سنت و رهایی از سلطه نظام‌های پلنگانی. سیاست زندگی در وهله نخست، سیاست انتخاب و شیوه زندگی است. «سیاست زندگی به واقع، سیاست متحقق ساختن خویشتن در محیطی است که به طرزی بازتابی سازمان یافته است و این بازتابندگی خود و بدن فرد را با نظام‌هایی به مقیاس جهانی مرتبط می‌سازد. در این میدان فعالیت قدرت بیش از آنکه پلنگانی باشد زاینده است»<sup>۴</sup> (همان: ۳۰۰).

- 
1. life politics
  2. emancipator politics
  3. hierarchical

۴- این تعبیر، به موضوع قدرت مولد فوکو نزدیک است.

بنابراین، گیدنز با طرح سیاست رهایی بخش و سیاست زندگی که ناظر بر بعد جمعی و فردی کنش اجتماعی است، بر عاملیت در چارچوب ساختارهای موجود، تاکید و در نهایت، با دنبال کردن خط مشی‌های فردی و تصمیم‌گیری‌ها بر حسب قدرت سوژه، متوجه زندگی روزمره به عنوان بستری برای بروز و نمود ساحت‌های وجودی هویت شخص در مدرنیته متاخر می‌شود. او می‌کوشد با طرح سیاست زندگی، از قابلیت‌های مقاومت آمیز فراوان عاملیت‌ها در مدرنیته متاخر سخن گوید. سیاست زندگی، تنها منجر به انتخاب‌های روزمره نمی‌شود؛ بلکه زایایی با خود دارد که انسان را آزاد می‌کند تا بتواند انتخاب کند. «سیاست زندگی سیاست نظامی است که بطور تاملی بسیج شده (نظام مدرنیته اخیر) و در سطح فردی و جمعی خصوصیات وجودی فعالیت‌های اجتماعی را از بیخ و بن عوض کرده است. سیاست زندگی سیاست خودشکوفایی در محیطی است که به بطور تاملی نظم یافته است». این برداشت از سیاست، با قدرت به معنای توانایی دگرگون سازی، درآمیخته است و به نوعی، مقاومت شخصی در جهت اخذ و اجرای تصمیم‌گیری‌های روزمره به شمار می‌آید؛ تصمیم‌هایی که از آزادی انتخاب و زاینده‌گی قدرت شخص در برابر قالب‌های از پیش اعمال شده عرفی، فرهنگی و سیاسی و تلاش برای عبور از آنها نشأت می‌گیرد. «سیاست زندگی مستلزم (سطح معینی) از رهایی است: رهایی از جمود سنت و رهایی از شرایط سلطه سلسله مراتبی... زندگی روزانه جلوه گاه جنبه‌هایی از قدرت دولت است. قدرتی که با واژگون سازی الگوهای عادی روزانه، مورد تهدید و تعرض قرار می‌گیرد. در این عرصه از فعالیت، قدرت خصوصیت زاینده‌گی دارد نه سلسله مراتبی. سیاست زندگی به مفهومی غنی و جدی سیاست سبک زندگی است» (کسل، ۱۳۸۳: ۴۷۳-۴۷۰). بنابراین، می‌توان از مباحث مطرح شده گیدنز نتیجه گرفت این سیاست مبتنی بر قدرت زاینده، روی دیگر مقاومت سوژه است که از رهگذر خودمختاری عاملیت در مواجهه با الزامات از پیش موجود ساختار و نیز قید و بندهای سنتی و یا سیاسی مسلط، از خلال فرصت‌های متکثر و هر روزه سبک زندگی بروز می‌نماید.

## میشل دوسرتو

دوسرتو یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان زندگی روزمره است که با مفاهیمی چون استراتژی‌ها، تاکتیک‌ها، جنگ چریکی، تجاوز، ترفندها و حيله‌های فریبکارانه به تحلیل مقاومت، تضاد و کشمکش در زندگی روزمره پرداخته است. در نزد او، قوی ترها سنگین، فاقد خلاقیت و به شدت، سازمان یافته‌اند. برعکس، ضعیف ترها خلاق، منعطف و چابک هستند. به همین جهت، از پتانسیل‌های بالایی در برابر استراتژی‌های قدرتمندان برخوردارند و می‌توانند متون و ساختارهای تحت سلطه آنان را مورد تاخت و تاز قرار دهند، به طور مداوم به نظام، حقه زنند. زندگی روزمره در کانون خود، عرصه این تاخت و تاز را مهیا می‌کند؛ چرا که از یک سو، صحنه عرضه کالاها و محصولاتی تولیدی قدرتمندان است و از سوی دیگر، کاربرد خلاقانه این محصولات، امکان بروز مقاومت را میسر می‌سازد. خلاقیت زندگی روزمره، زمانی بروز می‌کند که افراد از بین فرصت‌های موجود که ثابت به نظر می‌رسند، ترکیب‌های خلاق را می‌آفرینند که چه بسا حاوی مقاومت‌های زیرکانه و سرسختانه آنان بوده و پیامدهای دور از انتظاری به دنبال داشته باشد.

تاکید دوسرتو بر شیوه باعث می‌شود او از تحلیل‌هایی در سطح طبقه و نژاد به عنوان عامل اساسی، فراتر رود و با طرح مفاهیمی مانند کاربرد و مصرف به عنوان مفاهیمی کنش محور، نوعی هم‌نوایی با خواسته‌های تولیدکنندگان کالاهای فرهنگی را به ذهن متبادر سازد. این مصرف از نظر او با تولید عجین است: «مصرف، تولیدی دیگر است که قرینه تولید متمرکز، عقلانی، انبوه، چشمگیر و شگفت‌انگیز نظام‌های تولید است. مصرف، عملی پیچیده، پراکنده و پخش است [که] خود را در همه جا منتشر می‌کند. بی صدا و اغلب نامرئی است. چون خودش را [برخلاف نظام متمرکز تولید] از رهگذر محصولاتش آشکار نمی‌سازد بلکه، از طریق روش‌های استفاده اش از محصولاتی که نظم اقتصادی مسلط بر آن تحمیل می‌کند، آشکار می‌شود» (De Certeau, 1998: 484).

خلاقیت در اندیشه دوسرتو جایگاه خاصی دارد. او با مصرف کالاها به مثابه تولید، آغاز می‌کند و در فضای شهری، خواندن داستان‌ها، دیدن تصاویر تلویزیونی و خرید کالاهای سوپرمارکتی را به فراخور شیوه خوانش، بینش و مصرف، نوعی تولید می‌داند. چنین تولیدهای خلاقانه‌ای در ادبیات او تاکتیک نام دارد. رضایی در توضیح تاکتیک در نزد دوسرتو می‌آورد: «تاکتیک‌ها همان خلاقیت‌های زندگی روزمره‌اند که مترصد شکاف‌ها و لحظاتی در نظام یکپارچه قدرت و سلطه انضباطی‌اند تا به آن حمله برده و در آن نفوذ کنند. به عقیده دوسرتو اغلب کردارهای زندگی روزمره نظیر صحبت کردن، خواندن، خرید، آشپزی و... خصیصه تاکتیکی دارند. این کردارها شیوه‌های عمل هستند که شاعرانه، خلاقانه، توأم با رنگ عوض کردن‌ها و دست انداختن‌های نشاط آور هستند. به نظر دوسرتو، این روش‌ها از منطقی برخوردار است که در عالم حیوانی و گیاهی تا خیابان‌های شهرهای مدرن<sup>۱</sup> دیده می‌شود» (رضایی، ۱۳۸۶: ۱۴۶).

به نظر می‌رسد دوسرتو تاکتیک‌ها را راهکارهای مقاومت افراد عادی در برابر نظام قدرت می‌داند. این مقاومت، ساختارشکنانه نیست؛ بلکه با الهام از هژمونی گرامشی این ایده را با خود دارد که ضمن هم‌نوایی با نظم موجود و پذیرش نظام قدرت می‌توان شیوه‌های عمل متفاوتی را ابداع کرد؛ شیوه‌هایی که استراتژی‌های نظام را از طریق تبدیل فضاهای از پیش موجود به فضاهای دلخواه به چالش می‌طلبد. این جاست که دوسرتو به تعبیر فوکو از قدرت و مقاومت، نزدیک شده، مقاومت را همچون قدرت، پراکنده و سیال می‌بیند.

دوسرتو به فضای شهر بسنده نمی‌کند و در جستجوی تاکتیک‌ها، رابطه بومیان آمریکایی با آداب و رسوم و به طور کلی فرهنگ تحمیلی استعمارگران اسپانیایی را مورد

---

۱- شهر از دید دوسرتو متنی است که خیابان‌هایش فضاهایی مجاز برای تولید معانی هستند. دوسرتو راه رفتن در شهر را کرداری تولیدکننده و خلاقانه متنی معنادار تلقی می‌کند. البته این تولید در چارچوبی از پیش تعیین شده صورت می‌گیرد. عنصر محوری بحث وی در این مقاله، مقاومت است. از این رو، تا حدی در مقابل تکنیک‌های خرد انضباطی است که فوکو در آثارش بر آن تاکید داشته است.

بررسی قرار می‌دهد. بومیان آمریکایی یا سرخپوستان، در ظاهر سلطه آنان را پذیرفته و حتی از آن رضایت نشان می‌دادند، اما بیشتر موارد، قواعد و قوانین تحمیلی را به چیزی متفاوت از آنچه که در ذهن استعمارگران بود تبدیل می‌ساختند. راهکار ویژه آنان، کنار گذاشتن و نادیده انگاشتن نبود؛ بلکه تماماً کاربرد آن را متحول می‌ساختند. رضایی درباره این نگاه دوسرتو می‌نویسد: «بومیان توانستند از نظام سلطه بگریزند بدون آنکه آن را ترک کنند. گریز از نظام سلطه بدون ترک آن حاصل خلاقیت زندگی روزمره در به کار بستن "هنر هم زیستی" با نظام مستقر و در عین حال، استفاده از محصولات آن برای مقاصد خویش است. هیچ جایی خارج از قلمرو سلطه وجود ندارد. قوی ترها «مکان‌هایی» را شکل می‌دهند که قدرتشان را اعمال کنند. شهرها، مراکز خرید، مدارس، محل‌های کار و حتی خانه‌ها از جمله این مکان‌ها هستند. به یک عبارت، ضعیف‌ترها قادر به ترک این اماکن نیستند. نظام سلطه، با تکیه بر این امکان که در تمام فضاهای زندگی روزمره منتشر است، استراتژی‌های خاص خود را که کنترل اماکن و کالاهایی است که پارامترهای تشکیل دهنده زندگی روزمره‌اند، پیاده می‌کند» (همان: ۱۴۴). روشن است که دوسرتو در طرح ایده سلطه فراگیر و تاکتیک، وامدار فوکو است؛ هرچند به شکل متهورانه‌ای، با وزن دهی به تولید کرداری خلاقانه و معنادار، تاکتیک‌های خرد انضباطی فوکو را کمرنگ سازد.

## جان فیسک

فیسک با الهام از مفهوم هژمونی گرامشی به تحلیل قدرت و مقاومت می‌پردازد. او در حقیقت، هم به تولید فضای ایدئولوژیک توسط فرادستان توجه دارد و هم مصرف توام با مقاومت و طفره آمیز مخاطبان.

فیسک در فرهنگ تلویزیون، بر ساختن واقعیت توسط رسانه‌هایی مثل تلویزیون را امری گفتمانی در نظر می‌گیرد که خود، محصول جامعه و مناسبات سیاسی قدرت است. فیسک استدلال می‌کند که گفتمان، همواره از یک نقطه یا مرجع سیاسی - اجتماعی منشأ

می‌گیرد و همیشه در خدمت گروه‌هایی است که حول این مرجع عمل می‌کنند. نقش این گفتمان‌ها بدیهی سازی و طبیعی ساختن درک و معنای گروه‌های یاد شده از واقعیت است. پس در مواجهه با یک متن، کافی نیست که بپرسیم چه منظر یا نگاهی به جهان اجتماعی در این متن ارائه شده؛ بلکه، این سوال نیز مهم است که این منظر، متعلق به چه کسانی است که به طور ضمنی یا حتی آشکار در متن، برجسته شده است. به نظر فیسک (Fisk, 1994: 42) دانستن این نکته بسیار مهم است؛ چون در جوامع صنعتی، منابع و قدرت اجتماعی، به شکلی نابرابر توزیع شده است. قدرت گفتمانی یا همان قدرت بدیهی سازی درک مبتنی بر طبقه از واقعیت، به گروه‌هایی تعلق دارد که قدرت اقتصادی را نیز اعمال می‌کنند. اما اعمال قدرت گفتمانی بر خلاف قدرت آشکار اقتصادی، پنهان و نامحسوس است و خود را جزئی از عقل سلیم، معصوم و طبیعی نشان می‌دهد.

فیسک این بحث را با چگونگی تکوین سوژه پی می‌گیرد و اشاره می‌کند که سوژه، متفاوت از فرد است. اما این به معنای موفقیت کامل و همیشگی ایدئولوژی گفتمانی نیست. دلیل عدم توفیق ایدئولوژی در ساخت موفق ذهنیت مخاطبان این است که سوژه اجتماعی، تاریخمند است و در صورت‌بندی اجتماعی خاصی زندگی می‌کند؛ یعنی، ترکیبی از طبقه، جنسیت، سن، منطقه و سایر واسطه‌های اجتماعی است. در واقع، سوژه به واسطه تاریخ فرهنگی پیچیده‌ای بر ساخته می‌شود که هم اجتماعی و هم متنی است. به این ترتیب، معنا صرفاً محصول متن نیست. معانی، به طور اجتماعی و از تعامل متن و خواننده‌ای حاصل می‌شود که موقعیتی اجتماعی را در جامعه اشغال می‌کند. این نظریه که فیسک از آن به «نظریه تعیین اجتماعی معنا» یاد می‌کند، منکر تعیین مکانیکی و یک طرفه معنا است. معنایی که خواننده از متن استخراج می‌کند حاصل تلاقی تاریخ اجتماعی وی با نیروهای اجتماعی ساخت یافته در درون متن است. لحظه قرائت، لحظه برخورد گفتمان‌های خواننده با گفتمان‌های درون متن است. هرگاه این گفتمان‌ها، منافع و دغدغه‌های متفاوتی داشته باشند، خوانش متن، این تضادها را احیا می‌کند که البته، نتیجه آن از پیش مشخص نیست (رضایی، ۱۳۸۶: ۱۳۲ به نقل از: Fisk, 1994: 62).

فیسک در کتاب دیگر خود، فرهنگ عامه را دستمایه مطالعه قرار داده، تناقضات درونی آن را به مثابه متن به عنوان مبنای مقاومت معرفی می‌کند. فرهنگ عامه، فرایندی سراسر کشمکش است: «نزاع بر سر معانی تجربه اجتماعی، کشمکش بر سر شخصی بودن و رابطه اش با نظم اجتماعی و نزاع بر سر متون و کالاهای آن منظم [عمل] خوانش، روابط اجتماعی را باز تولید می‌کند و آن را دوباره بر قرار می‌سازد. بنابراین قدرت مقاومت و فرار و گریز به ناچار درون هم ساختار یافته‌اند» (Fisk, 1994: 28).

از جنبه‌ای دیگر از نظر او، مقاومت فرهنگ عامه، در قالب طفره رفتن و زیایی ظاهر می‌شود. تولید معانی دلخواه، مربوط و کارکردی برای شرایط زندگی روزمره مخاطب در حین خوانش متن از نظر فیسک گویای خصیصه زیایی است. شیوه دیگر مقاومت در برابر امر غالب، طفره رفتن در شکل فرار از کنترل‌های اجتماعی و انضباطی، جاخالی دادن، دم به تله ندادن، در رفتن و دورزدن انضباط‌هایی است که قدرت اعمال می‌کند. فیسک در فصل چهارم کتاب درک فرهنگ عامه، به برخی شیوه‌ها می‌پردازد که در آنها بدن و لذت‌های آن با هدف انتقاد یا رهاسازی بدن از چنگال قدرت، محل نزاع یا به انتقاد درآوردن یا رها ساختن بدن از چنگال قدرت است. استدلال فیسک آن است که بورژوازی از قرن نوزدهم به این سو حساسیت و اهمیت بدن را برای ادامه حیات خود درک کرد و به بیان فوکو، به انقیاد آن همت گماشت. روند انقیاد، از محل کار، به اوقات فراغت گروه‌های اجتماعی فرادست تسری یافت. ظهور سازمان‌های گذران تعطیلات عامه مردم به شیوه‌ای رسمی و تنظیم شده، نمونه‌ای از این تلاش است (ibid: 76). به موازات چنین تلاشی در کنترل بدن و لذت‌های آن، لذت‌های خارج از قاعده همچنان پایدار ماندند، چرا که مقاومت گروه‌های فرادست در برابر این فرایند، همواره فعال بوده است. فیسک با الهام از باختین، این مقاومت را در شکل کارناوالی، مد نظر قرار می‌دهد. لذت‌های کارناوالی آن دسته از لذت‌هایی است که با نمایشی باشکوه، با آداب مشخص، کمیک، کنایه آمیز، تمسخرآمیز و با ژانرهای گوناگون زبان لاتنی شامل انواع دشنام و ناسزا همراهند. کارناوال‌ها همیشه مبالغه آمیزند و در آن‌ها تمایز میان

بازیگر دخیل در کارناوال و تماشاگر از بین می‌رود و همه به نوعی در آن مشارکت دارند. کارناوال‌ها نظم موجود را به تمسخر می‌گیرند و قواعد حاکم بر امور اجتماعی و روزمره را در هم می‌شکنند. فیسک معتقد است که زندگی روزمره، امروزه در جهانی جریان دارد که در آن، قواعد جاری، با وجود کنترل‌های اجتماعی، دائماً نقض می‌شوند. در واقع، خلاقیت ضعیف ترها در کاربرد کالاها و منابعی که در اختیارشان قرار می‌گیرد، محل تنازع واقع می‌شود. نوع مصرف کالاها، فرهنگی معرف تابعیت یا مقاومت است. فرهنگ عامه از طریق این کالاها در دسترس عموم قرار می‌گیرد. بنابراین، مصرف این کالاها همراه بر حسب انتخاب و لذت شخصی می‌تواند خود نوعی تولید فرهنگی باشد.

محمد رضایی در کتاب "ناسازهای گفتمان مدرسه؛ تحلیلی از زندگی روزمره دانش‌آموزی"، کوشیده است به حل و فصل دغدغه‌های ایدئولوژیک جاری در طول سی سال گذشته در عرصه آموزش و پرورش ایران بپردازد که هدفش پرورش انسان‌هایی با اخلاق و تربیت اسلامی بوده است. او در بررسی نحوه بازتولید ارزش‌های اسلامی در مدارس و چگونگی مواجهه دانش‌آموزان با آن، مطالعه خود را در دو سطح سامان می‌دهد: در سطح اول، برای یافتن و مطالعه گفتمان برتر در مدرسه به عنوان دستگاهی ایدئولوژیک، پنج مدرسه انتخاب و اطلاعات لازم از طریق مطالعه اسناد، مشاهده دیوارنوشته‌ها، مصاحبه‌های دانش‌آموزی و مصاحبه با مسئولان مدرسه گردآوری شده است. در سطح دوم، با مصاحبه عمیق، اطلاعات از دانش‌آموزان کسب گردیده است تا میزان انطباق پیام‌ها و کدهای مورد نظر نظام آموزش و پرورش در سطح تولید پیام‌های پرورشی و سطح ذهنیت دانش‌آموزان بررسی شود.

در مجموع می‌توان گفت «عدم انطباق در دو سطح معنایی ۱ (یا سطح تولید پیام‌های ایدئولوژیک در سازمان آموزش و پرورش) و سطح معنایی ۲ (سطح مصرف یا رمزگشایی) وجه مسلط رابطه میان نهاد مدرسه و مخاطبان آن است. این وضعیت، حاصل دو پدیده مقاومت یا بی‌اعتنایی دانش‌آموزان نسبت به پیام‌های ایدئولوژیک در مدرسه است. در واقع، ما با نهادی روبه‌رویم که گفتمان رایج در آن، گفتمان مورد نظر



نیروهای مسلط نیست. رفتار دانش آموزان، میان تابعیت و مقاومت در نوسان است. گاهی تابوهای مدرسه را با بی حرمتی به معلم یا کتک کاری با او می‌شکنند. اما غالباً آنها در مدرسه به گونه‌ای خلاقانه عمل می‌کنند تا نقطه تعادلی بیابند که هم خواسته‌های آنان را برآورده کند و هم با نظم مستقر مدرسه در تقابل مستقیم قرار نگیرد. اساساً سیاست زندگی روزمره دانش آموزان در مدرسه، سیاست رادیکالی نیست. چنین سیاستی، معطوف به گفتگوها و مجادلات روزمره نابرابر قدرت در ساختار مدرسه است. دانش‌آموزان، مقاومت خود را در قالب‌های گوناگونی نشان می‌دهند که تولید معانی دلخواه در مورد کوتاه کردن آرایش مو و پوشش دلخواه مدرسه از آن جمله است.<sup>۱</sup> جعل کارت دانش آموزی که سوراخ کردن آن در مدارس به عنوان اخطار به دانش آموزان خاطی محسوب می‌شود، نوعی دور زدن شیوه نظم مدرسه و گریز از آن است. پچ‌پچها در کلاس و تلاش معلم برای برقرای نظم و سکوت، نوعی تسخیر فضای کلاس است. بردن سیستم صوتی مانند واکمن و گوشی، تخیل و فرورفتن در خیالات، یکی از ساده ترین شیوه‌ها برای گریز از کلاس بدون ترک آن است. وادار کردن معلمان به بیرون کشیدن سؤالات و نکات مهم درس در کنار طرح مکرر تقاضای خود در دفتر مدرسه، از شیوه‌های دنبال کردن اهداف خود برای موفقیت تحصیلی است.

## جیمز اسکات

موضوع اصلی پژوهش اسکات<sup>۲</sup>، اشکال روزمره مقاومت کشاورزان است: بین کشاورزان و آنانی که سعی دارند کار، غذا، مالیات، اجاره و منافع را از کشاورزان بگیرند،

---

۱- هرچند مدرسه مانع از زل زدن موهاست، اما در پایان روز، دانش آموزان موهای خود را به نحو دلخواه خود شکل می‌دهند. موی کوتاه و پوشش ساده، بخشی از ایدئولوژی رسمی مدرسه است که اتفاقاً دانش آموزان رمز آن را به شکلی کاملاً مخالف می‌گشایند. آنها اصطلاح بچه مثبت و مذهبی را برای کسانی بکار می‌برند که یکی از ویژگی‌هایشان، آرایش مو و پوشش دلخواه مدرسه است.

کشمکشی یکنواخت و ملال‌آور اما بی‌وقفه وجود دارد. او معتقد است نافرمانی آشکار تقریباً در هر شرایطی پاسخ سریع‌تر و حادث‌تری نسبت به نافرمانی دارد که ممکن است فراگیر باشد، اما هرگز جرات مبارزه با تعاریف رسمی سلسله مراتب قدرت را ندارد. برای بیشتر طبقات پیرو که به سبب خاطرات تاریخی شان، امید کمی به بهبود شرایط دارند، این شکل از مقاومت، تنها راه‌حل است. با این همه، آنچه در این شرایط سخت و دست و پاگیر<sup>۱</sup> نمادین محقق می‌شود، استقامت و نوآوری است. در این حالت، مقاومت، یا در بیان اسکات، "سلاح‌های معمولی گروه‌های نسبتاً فاقد قدرت" اشکال متعددی می‌یابد: «کشیدن پا روی زمین (کش‌کش کردن)، کتمان و پنهان‌کاری، بیان اطلاعات ساختگی، دله دزدی، غفلت متظاهران، نسبت دروغ دادن به سایرین (تهمت زدن به دیگران)، آتش زدن، خرابکاری و از این قبیل. این‌ها نیازمند دست کم هماهنگی و برنامه‌ریزی هستند؛ اغلب نشانگر شکلی از کمک به خود فردی<sup>۲</sup> است؛ آنها نوعاً از هرگونه مواجهه مستقیم سمبلیک با حاکمیت و یا هنجارهای حاکم اجتناب می‌کنند» (اسکات، ۲۰۰۲: ۹۰).

مثال‌های او از مقاومت، هندیان کاست فرودست و برده‌داری در آمریکا است: «بردگان خود، دریافت‌ه بودند که در بیشتر مواقع، مقاومت آنها می‌توانست تا جایی موفقیت‌آمیز باشد که پشت ماسک نارضایتی عمومی پنهان بماند. پدری به فرزندانشان این نصیحت را می‌کند و این سخنان درست مانند حرفهایی است که کارگران در کشتزارهای اندونزی از والدینشان می‌شنوند: من به فرزندانم می‌گویم به خاطر داشته باشید شما کارتان را می‌فروشید و کسی که آن را از شما می‌خرد می‌خواهد ببیند چیزی در ازای هزینه‌ای که می‌پردازد، کسب می‌کند. پس وقتی او آن اطراف است کار کنید و وقتی نیست استراحت کنید اما مطمئن باشید که همیشه در حال کار به نظر می‌رسید». اسکات بر دو نکته تاکید دارد: «اول آنکه ذات مقاومت تا حد زیادی تحت تاثیر

۱- اسکات از واژه کت بند یا لباس مخصوص دیوانگان استفاده می‌کند (کنایه از شرایط دشوار).

شکل‌های فعلی کنترل کار و باورهایی درباره احتمال و سختی تلافی است. در حالی که نتایج اعتصاب آزاد احتمالاً منجر به فاجعه‌ای چون انفصال موقت از کار و یا حتی رفتن به زندان می‌شود، نیروی کار از طریق این روش مقاومت با استراحت خود موجب کند شدن روند کار و در نتیجه تضییع آن می‌شود. ماهیت نامتعارف و ناشناخته چنین فعالیت‌هایی توبیخ و اعمال مجازات را برای حریف مشکل می‌کند. نکته دوم آن است که مقاومت لزوماً متوجه منبع مستقیم مالکیت نیست. تا جایی که اهداف مقاومت کنندگان نوعاً رسیدن به احتیاجات مبرمی چون سلامت فیزیکی، غذا، زمین و یا درآمد باشد، آنها صرفاً به دنبال دست کم مقاومت هستند» (Scott, 2002: 93).

او در جایی دیگر، از خصائص کشاورزان سخن می‌گوید و تلاش دارد نشان دهد تا چه حد شیوه‌های مقاومتی در دسترس و قابل انطباق با زندگی روزمره کشاورزان است: «چنین تکنیک‌های مقاومتی به خوبی با خصوصیات خاص کشاورزان انطباق دارد. عضو طبقه‌ای متشکل از انواع گوناگونی از فرودستان، پراکنده در کل کشور، اغلب فاقد نظام و رهبری، با چنین صورت‌های مقاومتی که نیازمند دست کم رابطه‌اند، هماهنگ است. کنش‌های فردی اغلب با فرهنگ عمومی مقاومت تقویت می‌شود. در نظر گرفتن آنها ذیل خرده فرهنگ حامی و شناخت مخاطرات مقاومت انفرادی، کل جامعه را در حرکت‌های اینچنینی درگیر می‌سازد و اینگونه سخن راندن از یک جنبش اجتماعی منطقی است. هرچند این جنبش اجتماعی فاقد سازمان رسمی، رهبر رسمی، مانیفست، هزینه عضویت، نام و پرچم است. چنین مقاومت‌هایی هر پاسخی که داشته باشد، نباید غافل شویم که عمل کشاورزان خط مشی دولت را تغییر یا محدود می‌سازد. از این طریق و نه از راه شورش است که فشار سیاسی قانونی در انزوا قرار می‌گیرد» (ibid: 94).

تشبیه اشکال روزمره مقاومت به کنش‌های بی‌نام - که تحت هیچ عنوانی قرار نمی‌گیرند - به صخره‌های مرجانی، تشبیه جالبی است. در حقیقت، اسکات نشان می‌دهد چگونه جاندارانی نرم و انعطاف پذیر در کنار هم قرار می‌گیرند و پیکره‌هایشان، صخره‌های عظیم و غیرقابل نفوذی را می‌سازد. «اشکال مقاومت روزمره، هیچ تیتیری

ندارد. درست مانند میلیون‌ها مرجان دریایی که صخره‌ای دریایی را به مرور زمان می‌سازند، هزاران کنش فردی سرپیچی و نافرمانی، صخره آبی را به عنوان سد سیاسی، اقتصادی خود بنا می‌نهند. برخورد سخت یا لحظه جالب توجهی میان دو طرف اتفاق نمی‌افتد. به ندرت مرتکبین چنین کنش‌های فردی توجه دیگران را به خود جلب می‌کنند. سلامت و امنیت آنان به گمنامی‌شان بستگی دارد. همچنین بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد که مقامات دولت بخواهند نافرمانی‌ها را در سطح عمومی مطرح کنند. زیرا چنین کاری نشانگر عدم پذیرش عمومی خط مشی آنان و بالاتر از آن سستی حاکمیت‌شان در کشور است. ذات چنین کنش‌هایی به خودی خود و سکوت خود خواسته حریف دست به دست هم می‌دهد تا سکوتی تباری‌آميز ایجاد شود که اشکال روزمره مقاومت را از ثبت و ضبط تاریخی بزدايد» (ibid).

اندیشه اسکات در تشخیص و برجسته سازی ابعاد مقاومت روزمره، بر سایر محققان و اندیشمندان، تاثیر داشته است. خصوصاً آن که تحلیل او از مقاومت، شکلی طبقاتی به خود گرفته، اقدامات فرودستان را متناسب با شرایط و نیازهایشان مورد بررسی قرار می‌دهد. در ادامه، کار کلی و بیات را به عنوان آثار متأثر از ایده اشکال مقاومت روزمره اسکات، مرور خواهیم کرد.

روبین کلی<sup>۱</sup> با الهام از اشکال روزمره مقاومت جیمز اسکات، مقاومت روزمره در میان جوانان شیکاگویی و سیاه پوستان مک دونالد در لوس‌آنجلس را مورد بررسی قرار می‌دهد. آغاز سخن، تجربه شخصی از کارش در شعبه لوس‌آنجلس مک دونالد است: «مک دونالد جای شادی است. وقتی در ۱۹۷۸ این کار را شروع کردم به این شعار ایمان داشتم. هرچند هدف اصلی ما که در آنجا کار می‌کردیم پول بود اما مک دونالد به معنای غذا، تفریح و بودن در میان مردم نیز بود. اشتباه نکنید کار در آنجا خسته کننده و یونیفورم پلی استری کار، غیر قابل تحمل بود. مدیر همواره هشدار می‌داد لبخند بزنید و

سریعتر کار کنید. مشتری‌ها با ما مثل احمق‌ها رفتار می‌کردند چون ۹۰ درصد کارکنان، آفریقایی، آمریکایی و یا شیکاگویی‌هایی از خانواده‌های محروم بودند. اما ما راه‌های خلاقانه‌ای برای تلافی یافتیم. مانند سایر دوستان کارگرم تنقلات مک دونالد را از جعبه‌های انباشته رها می‌ساختیم. برای تمیز کردن میز مشتریان داوطلب می‌شدم تا بتوانم با دوستانم حرف بزنم. کیک کوآرتر و پای سیب زیادی نزدیک ساعت اتمام کار می‌پختم هرچند می‌دانستم ممکن است خیلی دیر به خانه برسم. گاهی از تکنولوژی‌های موجود سوء استفاده می‌کردیم تا به منافع خود دست یابیم. مخلوط به خوبی در هم نمی‌آمیخت، مجبور بودیم مخلوط یخ زده رویش بریزیم و آنرا در لیوان کاغذی ریخته به آن شیرهای طعم دهنده افزوده و روی دستگاه مخلوط کن چند دقیقه‌ای بگذاریم، اگر به خوبی روی دستگاه قرار نمی‌گرفت، تیغه‌ها اطراف لیوان کاغذی را می‌برید و فاجعه می‌آفرید. هرچند این اشتباه سرعت ما را می‌گرفت و کثافتکاری به بار می‌آورد که باید تمیز می‌شد، اما همه ما چنین می‌کردیم. چون در برابر کار زیاد، پول کمی دریافت می‌کردیم پذیرفته بودیم که اسراف یعنی تلافی، هرچند در بازنگری خوردن دبل برگر و سیب زمینی سرخ کرده بجای حقوق کم و رفتار ناشایست احتمالاً بیشتر شبیه انتقام بود» (Kelley, 2002: 97).

هر چند "کلی" به تاسی از اسکات، به مقاومت در محیط کار پرداخته، اما از آگاهی طبقاتی کمتر سخن می‌گوید. او ترجیح می‌دهد مانند اسکات، روی جنبه‌هایی چون دلپذیر، در لحظه و بدیع بودن اشکال مقاومت روزمره متمرکز شود: «این موضوع که بخشی از طبقه کارگریم که در کشمکش کاری درگیریم، هرگز به ذهنمان خطور نکرد. تا حدی به این دلیل که این نبرد برای بیشتر ما دلپذیر بود و استراتژی‌هایی که اتخاذ می‌کردیم خارج از پارامترهایی قرار می‌گرفت که بیشتر مردم آن را جزو ویژگی‌های "کشمکش کاری" به شکل سنتی آن می‌دانستند. خود من هیچ وقت کسی را ندیدم که درباره حقوقش بگو مگو نکند؛ برخی از ما گه گاه از دوستانمان می‌خواستیم کارت ورود و خروج ما را پیش از ورود ما مخصوصاً اگر دیر می‌رسیدیم ساعت بزنند. تا آنجا که

می‌دانم هیچ کدام از ما از ریاست نخواست که ساعت فراغت ما را زیاد کند. بلکه خودمان ۱۵ دقیقه را به ۲۵ دقیقه رساندیم. آنچه بر سرش می‌جنگیدیم بسیار مهم بود؛ مانند آنچه ایستگاه رادیویی پخش می‌کند. علی‌رغم میل صاحب کار و برخی از روسا موج رادیو را برای برنامه‌هایی که دوست داشتیم عوض کردیم. مو، البته مهم‌ترین کشمکش بود. از ما خواسته می‌شد توری دور موهایمان ببندیم تا مو داخل غذا نرود و ما به سادگی چنین نمی‌کردیم. در این نبردها با پی‌گیری سرگرم‌کننده‌ای شرکت می‌کردیم و بیشتر اوقات می‌بردیم. حتی تلاش کردیم یونیفورم‌های زشتمان را با باز کردن دکمه‌ها، کج گذاشتن کلاه، بالا زدن آستین‌ها به شیوه‌ای خاص و اضافه کردن تجهیزات گوناگون تغییر دهیم.

بدون شک ما سهم زیادی در کاهش روند کار و بی‌احتیاطی‌های آگاهانه داشتیم اما بیش از همه به یاد دارم که به کارمان سبک دادیم. فیلم‌های آموزشی و کتاب‌های راهنما را نادیده گرفتیم و کار را به اجرا تبدیل کردیم. زنان صندوقدار به آسانی با ناخن‌های مانیکور شده و چهار انگشت در هر انگشت خودنمایی می‌کردند. کارگران بخش کباب کردن بیشتر از اینکه از توزیع برابر پیازهای بین لایه‌های برگر اطمینان یابند، نگران بودند خونسرد به نظر برسند. در حینی که صدای جز جز کباب پز را می‌شنیدیم بلند بلند درباره والدین‌مان، دوست دختر یا دوست پسرمان، اتومبیل، رنگ پوست، یونیفورم‌هایمان حرف می‌زدیم و همچنان مشتری‌ها آنسوی پیشخوان در انتظار بودند. این روده‌درازی‌ها موجب مشارکت کلامی مشتریان می‌شد؛ مشتریانی که معرکه کلامی پر جاروجنجال و گفتگوهای جمعی ما را سرگرم‌کننده یا ناراحت‌کننده و یا هر دو می‌دانستند» (ibid: 98).

هر چند تمرکز کلی بر محیط کار است، اما در نهایت از شاکله‌های گسترده تری همچون هویت سخن می‌گوید که پیشتر ادله‌های آن را ارائه کرده است. به یقین تجربه رنگین‌پوستان، تجربه‌ای آمیخته با فرودستی در ساختارهای تبعیض نژادی، طبقاتی و جنسیتی است. ابداعات دلپذیر در خلال دشواری‌های روزمره، محملی است برای لذت،

رویاریویی و البته کسب منافع و اهداف و این، موضوعی است که پنداشت از سیاست را دستخوش تغییر می‌سازد: «اما آنچه برایش می‌جنگیدیم بخش مهم داستان ماست؛ عرصه اغلب فرهنگی و متمرکز بر هویت، تشخیص و لذت بود. سعی کردیم کارمان را به لذت تبدیل کنیم و بدنمان را به ابزاری برای تفریح. ویژگی‌های نسلی و فرهنگی سهم زیادی در اشکال منحصر به فرد مقاومت‌مان داشت، اما بیشتر کنش‌های ما مستقیماً با فرایند کار، آداب و رسوم جنسیتی و جایگاه طبقاتی ما ارتباط داشت... اگر بخواهیم معنی این کنش‌ها را دریابیم باید از سطح اعلامیه‌های اتحادیه تجاری موسسات سیاسی و جنبش‌های اجتماعی سازمان یافته بگذریم و عمیق‌تر شویم. بسیار عمیق‌تر به زندگی‌های روزمره، فرهنگ‌ها و اجتماعاتی که طبقات کارگر را بیش از مردمانی که کار می‌کنند می‌نمایاند. باید به هزارتوی پیچیده تجربه که مردمان عادی را به شکل فوق‌العاده‌ای چندوجهی، متنوع و پیچیده می‌کند، پا گذاریم، مهمتر از آن باید از تصورات سنتی درباره سیاست رها شویم. نه تنها باید امر سیاسی را دوباره تعریف کنیم بلکه باید ایده‌های رایج درباره جنبش‌های "اصیل" و استراتژی‌های مقاومت را مورد سوال قرار دهیم. منظورم از "اصیل" پنداشتی است که تنها سازمان‌ها و ایدئولوژی‌های خاص را قادر به بیان منافع گروه‌های خاصی می‌داند. در عوض باید بر حواشی نبرد متمرکز شویم؛ هرچند این حواشی غالباً بطور سازمان نیافته درگیر در نبرد با حاکمیت است، اگرچه اصالت ندارد و نشانگر منافع یک اجتماع نیست اما به واقع بخش اساسی داستان گسترده‌تری است که در انتظار واگویی است» (ibid).

آصف بیات نیز با الهام از اثر اسکات، دست به تحلیل زندگی روزمره تهی‌دستان شهری می‌زند. او با کاربرد اندیشه اسکات در فضای اجتماعی کلان‌تر، از محیط کار می‌گذرد و از این نظر، تحلیل‌های ارزشمندی در چارچوب عرصه عمومی ارائه می‌دهد. در حقیقت کار بیات از معدود کارهایی است که زندگی معمول روزمره را با رویکرد اسکات، مورد واکاوی قرار داده است. او در کتاب "سیاست‌های خیابانی"، بر پیشروی آرام گروه‌های تهی‌دست شهری پس از جریان‌های مهاجرات دهه ۳۰ به شهرهای اصلی

و تصرف زمین، ایجاد سر پناه و به طور موازی، به فعالیت‌های معیشتی موقت در قلمرو کار پرداخته است. طبق استدلال او، محله‌ها جایی است که ظلم و فشار احساس می‌شود و در مقابل آن، مقاومت صورت می‌گیرد. از این رو، برخی محله‌ها شاهد تصرف گروه‌های تهی دست و فاقد امتیازی بود که در جریان پیروزی انقلاب اسلامی فرصت یافتند تا به طور تدریجی پیشرفت بیشتری کنند؛ اقدامات معمولی و اغلب آرام مردم بسیار معمولی، زمینه ساز تغییرات اجتماعی قابل ملاحظه‌ای شد.

بیات به فعالیت‌هایی می‌پردازد که اغلب و نه تماماً، خودزاینده<sup>۱</sup> بوده‌اند. درحالی که گفته می‌شود جنبش‌های اجتماعی نوین اغلب روی هویت و معنا متمرکزند، قهرمانان داستان او از ابتدا با عمل سروکار دارند. فعالیت‌های آنها بر مبنای یک استراتژی آگاهانه انجام نمی‌گیرد، بلکه نیروی پیش برنده آنها ضرورت است؛ ضرورت بقا و یک زندگی آبرومندانه. «حرکت آنان نوعی سیاست است، نه سیاست اعتراضی بلکه سیاست جبران. حرکت آنها مبارزه‌ای است برای دستاوردهای فوری و بلاواسطه که عموماً از طریق اقدام مستقیم شخصی حاصل می‌شود» (بیات، ۱۳۷۹: ۲۹). مقاومت تهی دستان در برابر حملات ویران سازی، در سال‌های پیش از انقلاب، تصرف زمین، اشغال خانه‌ها و هتل‌ها در گرما گرم ظهور انقلاب و پس از آن، عقب نشینی از خانه‌ها و هتل‌ها و زندگی در حواشی شهرهای اصلی مانند تهران، شکل‌گیری محلات و تقاضا برای امکانات رفاهی چون آب و برق و غیره نشانگر مراحل گوناگون پیشروی‌های آرام تهی دستانی است که در بخش‌های گوناگون کتاب سیاست‌های خیابانی، مورد توجه قرار می‌گیرد. بیات، سازوکارهای تهی دستان را «تمرین زندگی، یک نوع مقاومت روزانه و تلاش برای بقا و بهبود وضعیت زندگی و بهره‌برداری از فرصت‌ها می‌داند» (همان: ۱۳۶) و با عناوینی چون "سیاست کوچه پس کوچه‌ها"، "سیاست‌های دست فروشی" و "مقاومت در برابر



سیری در رویکردهای نظری متأخر به ... ۱۷۱

برنامه خلع ید<sup>۱</sup> به طرح مباحث خود در چارچوب جامعه‌شناسی سیاسی همت می‌گمارد.

بیات، کار اسکات را بسیار قابل ستایش می‌داند؛ چراکه بسیاری از محققان دیگر را بر آن داشت تا استنباط‌های عالی دیگری در مورد سیاست‌های روزانه مردم عادی ارائه کنند. برای مثال، سینگرمن در "شاهراه‌های اعتراض"<sup>۱</sup>، تلاش کرد تا سیاست‌های زندگی روزانه طبقات مردمی را در قاهره تبیین کند که در عمل، ترکیبی از مقاومت سیاست و شیوه‌های متناسبی بود که توسط این مردم اتخاذ می‌شد.

این حرکت‌ها بدون محتوای سیاسی شروع شده‌اند. پیشروی‌های آرام غیر قانونی اغلب با توجیه‌هایی اخلاقی<sup>۲</sup> آغاز و تداوم می‌یابد. اما در نهایت به مبارزه جمعی، سیاسی تبدیل می‌شود که دولت را تهدید می‌کند. تمرکز بر روند سیاسی شدن این حرکت‌ها نشان می‌دهد مادامی که اقدام کنندگان، پیشروی‌های روزانه‌شان را بدون رویارویی جدی با مقاومت ادامه دهند، رفتارشان مطابق با فعالیت معمولی روزانه‌شان خواهد بود. وقتی دستاوردهای تهی‌دستان مورد تهدید قرار گیرد، آنان نسبت به اقدامات‌شان و ارزش دستاوردهای‌شان آگاهی می‌یابند و بطور جمعی و آشکار از آن دفاع خواهند کرد. حرکت فردی به حرکت جمعی تبدیل می‌شود و شکل شورش‌های متعدد ضددولتی از سوی تصرف کنندگان املاک و دستفروشان و دیگر گروه‌های حاشیه‌ای را به خود می‌گیرد که دلالت بر محوریت مقاومت جمعی در حرکت‌های جداگانه تهی‌دستان دارد. «در این فعالیت‌های همزمان ممکن است شرکت کنندگان تا آنجا پیش روند که با شبکه‌سازی همکاری و یا ایجاد سازمان‌های تشکیلاتی، برای فعالیت‌های خویش ساختارهای خاصی

---

## 1. Avenues of participation

۲- بیات در اینجا بر ضرورت حفظ یک زندگی آبرومندانه و راهی برای بقا تاکید دارد. او از دو اصطلاح رایج میان ایرانیان و مصری‌های قاهره یاد می‌کند و همچنین اشاره‌ای به کاربرد واژه‌های مشابه در آمریکای لاتین دارد: عبارت فارسی "چاره‌ای نیست" به معنای "راه دیگری وجود ندارد" و هم‌ارز عربی اش؛ "نعمل ای" یعنی "چه کار دیگری می‌توانیم بکنیم؟" زبان اخلاقی سیاست ورزی‌های روزمره تهی‌دستان شهری برای توجیه تخلف و تجاوزشان است.

بوجود آورند، هدف این سازماندهی‌ها، حفظ و تحکیم و توسعه دستاوردهای گذشته است. آنها از فرصت‌هایی چون (بحران، رشوه دهی و مخفی کاری) بهره می‌برند. سه فرصتی که به آنها اجازه می‌دهد در ظاهر قابل تحمل به نظر برسند، حال آنکه در حقیقت در حال تکثیر و باروری خود هستند» (همان: ۳۷-۳۸).

بیات با قرار دادن خیابان در کانون تحلیل خود، آن را به مثابه عرصه سیاست ورزی می‌داند. آنچه خیابان‌ها را از نظر سیاسی فعال می‌سازد، استفاده فعالانه و مشارکت گرایانه (برعکس انفعال) از فضای عمومی است که در واقع، هم کنترل قدرت حاکم و هم گروه‌های برخوردار از نظم موجود را به چالش فرا می‌خواند.

مکانیسم سیاسی شدن در روند سیاست‌های خیابانی تهی دستان شهری، مکانیسم تدریجی و فراگیری است؛ همان صخره‌های مرجانی که در گذر زمان، تبدیل به سدهای عظیمی می‌شوند. اما جدا از صورت جمعی این کنش‌های روزمره، آرای بیات از چند جهت حایز اهمیت است. با آن که این حرکت‌ها ممکن است در نهایت به حرکت جمعی چالش برانگیزی برای دولت تبدیل شوند، اما او تلاش دارد بر فردی بودن آنها تاکید کند. برای همین است که معنا با عمل، پیوند خورده است و عنصر آگاهی، مانند آنچه در نظریه اسکات و یا نظریات جنبش‌های اجتماعی بود، این‌جا نه تنها بی‌اهمیت است، بلکه جایی هم ندارد. "گروه‌های فاقد امتیاز، فعالیت‌های‌شان را بر مبنای یک استراتژی آگاهانه انجام نمی‌دهند، بلکه نیروی پیش برنده آنها ضرورت است؛ ضرورت بقا و یک زندگی آبرومندانه". می‌بینیم که مولفه دیگر، خودبه‌خودی بودن است. رهبری و هدایت در کار نیست. برنامه عملی وجود ندارد و سامان تشکیلاتی بی‌معناست.

فاطمه صادقی با الهام از ادبیات آصف بیات، کنش‌های مقاومت آمیز زنان در ایران پس از انقلاب را به دو دسته فردی و جمعی تقسیم می‌کند: کنش‌های مقاومت جمعی، شامل بسیج در قالب جنبش‌های سیاسی اجتماعی (انقلاب ایران، جنبش اصلاحات، جنبش زنان) و نیز فعالیت در تشکل‌ها و نهادهای مدنی مذهبی و سکولار است. کنش‌های فردی عمدتاً به دو شکل، شامل اعتراض خاموش (نامه نگاری به مقامات،

سیری در رویکردهای نظری متأخر به ... ۱۷۳

مراجعه به نهادهای رسمی یا استفاده از رسانه‌ها برای رساندن اعتراض به گوش مسئولین) و سیاست حضور (حضور زنان در آموزش عالی، فضاهای عمومی، مقاومت در برابر اشکال غالب پوشش) بوده‌اند (صادقی، ۲۰۱۱: ۱۹).

## مهران کامروا

کامروا در کتاب خود کوشیده است سیاست‌های فرهنگی را بر حسب انواع دولت‌ها در جهان سوم توضیح دهد. در مقابل سیاست‌های فرهنگی دولت که بنا به ذات، رو به پایین، آمرانه و متضمن منافع و مقاصد دولت در وهله اول است، سیاست‌های رو به بالا را در قالب سیاست‌های "بودن" مطرح می‌کند. «این سیاست‌ها زمانی رشد می‌کنند که جستجوی روان‌شناختی، فرهنگی هویت، اشکال و پیامدهای سیاسی به خود گیرد. درحالی که جنبش‌هایی فرهنگی برای اثبات خود (برای مثال جنبش اسلام‌گرایان در خاورمیانه یا شورش‌های با ریشه قبیله‌ای در جنوب صحرای آفریقا) محصول و مظهر سیاست‌های آشکاری بودند، سیاست‌های "بودن" غالباً اشکال نامحسوس و برنامه‌ریزی نشده‌ای به خود می‌گیرند. به طور اخص، سیاست‌های "بودن"، نتیجه تفاوت بین دستورالعمل‌ها و چارچوب‌های فرهنگی دولت و جامعه است. هر دولتی دارای دستورالعمل فرهنگی در جهت تعقیب منشور فرهنگی است که از طریق آن خود را می‌بینند و البته این دستورالعمل فرهنگی، بر چشم انداز سیاست عمومی تاثیر دارد. برای راحتی امر می‌توانیم این "فرهنگ دولتی" را ارزش‌ها و نمادهایی بنامیم که عملکرد داخلی، دستورالعمل‌ها، اولویت‌ها و منطق درونی دولت را هدایت می‌کنند. همزمان، هر جامعه‌ای دارای چارچوب فرهنگی خود است؛ رشته‌ای عمومی که از میان مردم می‌گذرد و نمادها و ارزش‌های آنان را با یکدیگر پیوند می‌دهد. هر جامعه‌ای دارای هسته فرهنگی خاصی است که آن را فرهنگ ملی می‌نامیم؛ ترکیبی (و در جوامع چند قومی، ترکیباتی) از ارزش‌ها و نمادها که از بستر عمل متقابل ارزش‌های سنتی و مدرن، فرهنگ‌های علمی و سازگار و نمادهای بومی و وارداتی حاصل شده است. فرهنگ ملی و فرهنگ دولتی،

رابطه‌ای متقابل و تعاملی دارند. هر کدام به خودی خود، موجود و در حال فعالیت است و در عین حال، با دیگری تعامل داشته و بر آن تاثیر می‌گذارد.

در این‌جا از دو سوی متخصص سخن می‌گوییم. در یک سو، این فرهنگ به شدت منسجم و متمرکز است و در سوی دیگر فرهنگی هویت محور، «دستورالعمل‌های سیاسی، آرمان‌ها و مرجحات کارگزاران دولتی به فرهنگ دولت جهت می‌دهند. در طول زمان "فرهنگ دولت" بر شدت و انرسی خود می‌افزاید؛ منطقی درونی که به حفظ، تقویت و تداوم خود در طول دوره حکومت رهبران گوناگون می‌انجامد تا آن‌جا که اصول بنیادینی که دولت بر آن مبتنی است یکسان باقی می‌ماند. هرچند معمولاً یک هماهنگی بین منش فرهنگی دولت و جامعه وجود دارد، اما این فرهنگ با فرهنگ جامعه به ندرت مشابه است (Kamrava, 1999: 13). شکاف میان این دو فرهنگ در سطح خرد، تناقضات شخصیتی و در سطح کلان، بسترساز جریانات اجتماعی با داعیه‌های سیاسی خواهد بود. «بنابراین، همیشه تفاوت‌های درون ساخته‌ای<sup>۱</sup> با درجه‌ای از اصطکاک، بین فرهنگ دولت و فرهنگ جامعه وجود دارد. مساله اصلی، شدت این تفاوت‌هاست. همان‌طور که گفتیم فرهنگ در نهایت، موضوع هویت و منشأ و مبنای آن است. وقتی فرهنگ‌های دولت و جامعه، آشکارا با هم تفاوت دارند، فرد با دو هویت متمایز روبرو می‌شود. از یک سو، فرهنگ‌های ملی غالباً در درون خود با یکدیگر تنازع دارند. از سوی دیگر، تفاوت در فرهنگ دولت، سطح دیگر تناقض و ناهمگنی را به مفهوم مناقشه آمیز هویت می‌افزایند. به طور خلاصه باید گفت سیاست‌های "بودن" در چنین وضعیت‌های رشد می‌کنند: زمانی که جستجو برای هویت فرهنگی چه در راستای مدرنیته و چه به دنبال اصالت بومی، از سطح فرد یا گروهی از افراد فراتر می‌رود و شمار قابل توجهی از مردمان را با خود همراه می‌کند؛ وقتی ناسازگاری روزافزونی بین منش فرهنگی عامه مردم و افراد مرتبط با دستگاه دولت و مباحثان آن وجود دارد و زمانی که

ناسازگاری بین فرهنگ دولت و فرهنگ مردم، پیامدهای سیاسی به دنبال داشته باشد» (ibid: 113-114). از نظر کامروا، فاصله بین این دو فرهنگ، پرنشدنی است؛ چرا که فرهنگ دولتی، در جهت مطامع دولت سامان می‌یابد و از آنجا که برای کسب هدف، امکان بهره‌گیری از ابزارها و روش‌های متعددی مجاز دانسته می‌شود، با روح جمعی فرهنگ ملی که بر جوهره‌های تاریخی کهنی استوار است، تعارض و ناهمخوانی دارد.

### نتیجه‌گیری

در دوران اخیر، پژوهش‌ها و مطالعات قابل ملاحظه‌ای انجام شده که مقاومت در کانون آن قرار داشته است. این مطالعات منحصر به منابع لاتین نبوده و همان‌طور که نشان دادیم مقاومت، دستمایه پژوهش‌های بومی نیز قرار گرفته است. با وجود این خیزش مطالعاتی، جای اثر مستقلی که بر مفهوم مقاومت متمرکز باشد و رویکردهای نظری متاخر بدان را بررسی کند خالی بوده است. بنابراین، در اثر حاضر تلاش شد تا به مقاومت به عنوان مفهومی تحلیلی نگریسته و به ویژگی‌ها و ابعاد آن در مبانی نظری و تجربی حاضر پرداخته شود. چه بسا ابهام زدایی و تدقیق ویژگی‌های آن، به ابهامات کاربرد این مفهوم بالقوه قدرتمند، پایان داده، کاربرد علمی آن را رواج دهد.

در نوشته حاضر، همان‌طور که پیشتر دیدیم، مباحث نظری برآمده از کتب و مقالات دست اول بررسی شد تا ویژگی‌های مقاومت ذیل مواردی چند احصا شود:

اول آن که حتماً باید کنشی به وقوع بپیوندد تا مقاومت به منصفه ظهور رسد. بنابراین، وجوه عینی برآمده از کنش مقاومت می‌تواند معیار معتبر بررسی باشد: «اجماع نظری وجود دارد که مقاومت کیفیت یک کنشگر یا وضعیت حضور او نیست؛ بلکه رفتاری فعالانه ولو کلامی، شناختی یا فیزیکی است» (Hollander & Einwoher, 2004: 538). البته در پیدا و پنهان ماندن این کنش عینی از چشم مخاطب مقاومت (به معنای کسی یا چیزی که مقاومت علیه او نشانه رفته) اتفاق نظر وجود ندارد.

دومین ویژگی، وجود دست کمی از تضاد با وضع موجود است. این تضاد در قالب کلید واژه‌هایی چون مخالفت، مقابله، تناقض، تغییر اجتماعی، نفی، به چالش کشیدن یا تخریب و اختلال بیان می‌شود. برای مثال، به تعاریف زیر نگاه کنید: «رفتار بیانی که با کدهای فرهنگی در تناقض است، آنها را وارونه می‌سازد، منسوخ می‌کند و یا از جایگزینی آنها جلوگیری به عمل می‌آورد» (Weitz, 1998: 71). «کنش‌هایی که نه تنها تابعیت را نفی نمی‌کند؛ بلکه ایدئولوژی‌هایی را هم که از تابعیت حمایت می‌کنند به چالش می‌کشند» (Weitz, 2001: 670). «هر نوع مخالفت سازمان یافته جمعی یا هر کنش براندازانه با هدف تخریب یا ایجاد اختلال در کارکرد یک سازمان» (Prasad & Prasad, 1998: 326). «کنش‌هایی مشتمل بر آگاهی، اقدام جمعی و به چالش کشیدن مستقیم ساختارهای قدرت» (Robin, 1996: 245).

این تضاد در نظریه بوردیو در تعامل میان عادتواره و محدودیت‌های موجود در هر میدان شکل می‌گیرد. "سیاست زندگی" گیدنز، حاصل تقابل خواسته‌های فردی با جمود سنت و قدرت دولت است. در سیاست‌های "بودن" کامروا و نیز در پرداخت‌های صادقی و رضایی، شکلی از ضدیت میان دولت و ملت می‌یابد. در نظریه دوسرتو این تباین میان ضعیف‌ها و قوی‌ها وجود دارد. در بیان فیسک، این تباین میان مراجع گفتمان ساز و صاحب قدرت با سوژه‌های اجتماعی رخ می‌دهد. اسکات در تحلیل خود معتقد به تضاد طبقاتی است. کلی، اما، علاوه بر تضاد طبقاتی، سویه‌های نژادی تخصم را پر رنگ می‌بیند و بیات تضاد طبقاتی، فرودستان و فرادستان جامعه شهری را عمده کرده است. بنابراین، تحت هر نامی، مقاومت باید مشتمل بر ضدیت میان دو سوی سلطه‌گر و فاقد سلطه باشد.

این ویژگی، زمینه ساز خصیصه سوم، یعنی ماهیت متعامل مقاومت است. مقاومت، تنها از برداشت مقاومت کنندگان نسبت به موضع و کنش خود جان نمی‌گیرد؛ بلکه حیات آن در گرو تشخیص سایر کنشگران به عنوان شاهدان، مخاطبان در سایه یا مخاطب مقاومت در قالب فرد یا افرادی است که کنش مقاومت، سوی آنان گسیل شده

است. به این تشخیص در برخی نوشته‌ها پیرامون مقاومت اشاره شده است. اما از دیدگاه صاحب‌نظران متاخر، تشخیص مقاومت از سوی مخاطب مقاومت، لزوماً شرط وقوع مقاومت نیست.

چهارم آن که زندگی روزمره به عنوان عرصه بروز و نمود اعمال قدرت و تضاد از پتانسیل‌های بالقوه‌ای برای مقاومت برخوردار است. هزینه‌های بالای مقاومت در قالب تنبیه و حذف، به‌اندازه‌ای است که مقاومت کنندگان را از اعلام علنی آن برحذر می‌دارد. اما این امر، از مداومت مقاومت نمی‌کاهد. بنابراین، مقاومت در زندگی روزمره، جاری و ساری است، اما رخ نمی‌نماید. اسکات می‌نویسد: «کنش‌های روزمره مقاومت، بدون عنوان هستند». به بیان دیگر، در محمل زندگی روزمره، آنقدر عادی و بدیهی انگاشته می‌شوند که عنوان مقاومت دادن به آنها و مجرم شناختن مرتکبان، نامحتمل و غیرمعمول است. از جمله لوی (Levi, 1998) در پژوهش خود در خصوص راراموری<sup>۱</sup> - یک گروه قبیله‌ای بومی در شمال مکزیک - نشان داد چگونه استفاده از اقلام زندگی روزمره مانند اسلحه‌های سنتی و پارچه به منزله نوعی خوداتکایی، به عنوان ابزار مقاومت علیه اقتصاد سیاسی مسلط عمل می‌کند. البته پژوهش‌های مربوط به کار و سازمان‌ها به کرات از مقاومت روزمره محیط کار گزارش داده‌اند. اما آثار اخیرتر صرفاً از زمان فراغت یا کم کاری فراتر رفته‌اند. برای مثال، ویتز استدلال می‌کند که مدل موی ساده زنان، نشان دهنده کشمکش روزمره با تفکرات فرهنگی درباره بدن زنان است. با آنکه اسکات و کلی، محیط کار را میدان تخصص دیده‌اند، بیات آن را در قالب فعالیت‌های روزانه شهرنشینان دنبال کرده، اما بوردیو، گیدنز، فیسک و دوسرتو، هر یک با تعبیر خودشان، استراتژی پردازی را در زندگی روزمره به معنای متداول و رایج آن در فضای عمومی و خصوصی جاری دنبال کرده‌اند. برای همین است که سبک زندگی، با مولفه‌های متفاوتی چون فراغت، پوشش، آرایش، مدیریت بدن، مصرف غذایی و از این قبیل موارد، پتانسیل‌های لازم برای بروز و نمود مقاومت را در خود دارد.

---

1. Raramuri

بی شک چنین توجهی به قدرت و تخصص بر سر آن در زندگی روزمره، ناشی از تاکید فوکو بر زندگی روزمره به عنوان متنی آکنده از قدرت و به طور همزمان، مقاومت است. همان طور که گفتیم فوکو قدرت را از نهادهای واجد آن بیرون کشیده و پرده از روابط قدرت و فضا به معنای کلان آن برداشته است. قدرت همه جایی فرصت و امکان بیشتری برای اعمال دارد. در نتیجه، هر فضایی به عنوان محلی برای ستیزه گری میان صاحب قدرت و فاقد آن، موضوع کار جامعه‌شناسی سیاسی است. از این لحاظ، تحلیل سنت مطالعات فرهنگی نسبت به دو رویکرد دیگر، بیش از همه به تحلیل فوکو نزدیک و حاکی از عرصه‌ای با کارکرد دوگانه است که همزمان، اعمال قدرت و مقاومت در آن رخ می‌دهد. «برای فهم قدرت در فعلیت آن و عملکرد روزمره اش باید به سطح کردارهای خرد یعنی به سطح آن تکنولوژی‌های سیاسی برویم که کردارهای ما در درون آن شکل می‌گیرد» (دریفوس، ۱۳۸۴: ۳۱۲). این کردارهای خرد منحصر به حوزه عمومی نیست. دیدیم که بیات با ایده خیابان از کاربرد فعالانه و مشارکت گرایانه مواضع خیابان‌ها (پیاده روها، چهار راه‌ها و زمین‌های شهری) استفاده می‌کند. در مقابل، فیسک هرچند با زبردستی قائل به تعیین اجتماعی معناست، اما در کنه کار خود نشان می‌دهد در فضای خصوصی نیز به کمک زبان، معنا و ارتباط نمی‌توان از اعمال قدرت در امان ماند.

اما جدا از ظرف رخداد کشمکش بر سر قدرت، موضوعی که جای تامل بیشتر دارد تلازم قدرت و مقاومت است. از جمله در نزد فوکو، بیان مقاومت ناظر بر طرح قدرت است. او در توصیف درهم تنیدگی قدرت و مقاومت، تنها به گزاره‌های مکانی و زمانی محدود نمی‌ماند. فراتر از آن این دو، محتوایی در هم آمیخته‌اند. «فوکو معتقد است که قدرت به عنوان یکی از شرایط اصلی اعمال و اجرای خود، نیازمند مقاومت است. از طریق ظهور نقاط مقاومت است که قدرت در سراسر حوزه اجتماعی انتشار می‌یابد. اما البته مقاومت، قدرت را نیز مختل می‌کند. مقاومت هم یکی از عناصر عملکرد قدرت و هم یکی از عوامل بی‌نظمی دائمی آن است» (دریفوس، ۱۳۸۴: ۲۶۰). با آن که قدرت، گسترده و همه جا پراکنده است اما مطلق و همیشگی نیست. زیرا از طریق مکانیسم‌هایی



اعمال می‌شود که خود دارای حد و مرز است. این محدودیت‌ها فرصت‌هایی را به وجود می‌آورد که برای بروز مقاومت غنیمت شمرده می‌شود. «مقاومت زمانی ممکن است که قدرت تا سرحد محدودیت‌هایش برسد. روابط قدرت باید همیشه در شرایط کشمکش متخصصانه و استراتژی‌های مواجهه تحلیل شود. باید همیشه مواضع نافرمانی وجود داشته باشد که در آنها نه از خود قدرت فی‌نفسه بلکه از استراتژی‌های خاصی از روابط قدرت که رفتار را هدایت می‌کند گریز ممکن باشد» (Fowko, 1982: 6-225).

بنابراین، قدرت هرگز کامل نیست و مکمل همیشگی اش، مقاومت است. این تلازم تا جایی پیش می‌رود که برای تبیین قدرت باید به تحلیل مقاومت پرداخت. «روابط قدرت نمی‌توانند بدون وجود نقاط نافرمانی و مقاومتی که بنا به تعریف وسائل فرار از آنها هستند وجود داشته باشند» (دریفوس، ۱۳۸۴: ۲۶۴). این‌جا است که به یقین می‌توان گفت همواره اعمال قدرت با بروز مقاومت کامل می‌شود. دریفوس در ادامه می‌آورد: «اگر این گفته درست باشد که نافرمانی و نوعی مقاومت سرسختانه از جانب اصول آزادی، در قلب روابط قدرت وجود دارد و شرط همیشگی وجود آنها است، در آن صورت هیچ رابطه قدرتی فاقد وسائل احتمالی فرار از خود نخواهد بود.»

اصل مشترک دیگر در بین رویکردهای مطرح شده، خلاقیت است. بوردیو با تاکید بر زمان، به این نکته اشاره کرده است. استراتژی پردازی، نیازمند بازی در لحظه است. او استراتژیست‌ها را دور از الگوهای هنجاری عمل تحلیل می‌کند و با کاربرد تعبیری چون "بداهه سرایانی استراتژیک" به خلاقیتی اشاره دارد که در زمان شکل می‌گیرد. گیدنز، سیاست زندگی را به عنوان سیاستی خودشکوفا در میدان قدرتی زاینده تعریف می‌کند که با انتخاب شکل می‌گیرد؛ انتخابی که برای رهایی از ثبات سنت و قدرت دولت صورت می‌گیرد. دوسرتو، محور تحلیل خود را از مصرف به عنوان تولیدی دیگر، بر خلاقیت بنا نهاده است. فیسک، بر تولید خلاقانه معنا تاکید دارد. اسکات، با آن که از یک سری الگوهای کنش مقاومت آمیز سخن می‌گوید، اما به دلیل توجه به تنوع اشکال مقاومت در تعامل با اشکال کنترل کار و باور کنشگران به صورت‌های احتمالی تلافی در

صورت مقاومت، به خلاقیت نیز توجه دارد. کلی، در مطالعه مک دونالد به خوبی از مصادیق خلاقانه مقاومت سخن می‌گوید. مثال‌های او آکنده از زیایی کنشگران در چارچوب فرصت‌ها و محدودیت‌های محل کارشان است. بیات، صریحاً به فعالیت‌های خود زاینده‌ای اشاره دارد که بنا به ضرورت بقا شکل می‌گیرد و از این رو فرصت‌های متفاوت در زمانی می‌یابد.

مؤلفه مشترک دیگر، زمان است. کنش استراتژیک، بدون درک محل تلاقی زمانی دو سویه متضاد، بی‌معناست. هر کدام از افراد با برآورد منابع خود و طرف مقابل (واجد قدرت) در کمترین زمان ممکن به کنش استراتژیک شکل می‌دهند. این فرصت‌های زمانی، آنقدر ارزشمند است که کنشگران ما مترصد آن هستند. کاربرد کلمه مترصد، علاوه بر ارزشمندی، نشانگر کمین به قصد بهره برداری نیز هست. پس به نوعی هم دلالت بر عدم انفعال کنشگران دارد. بر این اساس، درک معنای عمل بدون توجه به زمان رخداد آن ممکن نیست؛ بازتعریف زمان، توصیه بوردیو برای درک معنای عمل است.

آخرین ویژگی مشترک، دلپذیر بودن کنش مقاومت آمیز است. در حقیقت، استراتژی پردازی، برخاسته از مولفه‌های دلخواه فرد است و به عنوان امری خواستنی شکل می‌گیرد. بوردیو برای نشان دادن این وجه از استراتژی پردازی، به درونمایه برخاسته از رغبت‌های فردی اشاره دارد. گیدنز، انتخاب فردی را جوهره سیاست زندگی می‌داند. دوسرتو، به نشاط آور بودن و لذت بردن از مصرف فضا اشاره دارد و فیسک، صریحاً از لذت با دو معنا نام می‌برد. او لذت‌های عامه را به دو مقوله تقسیم می‌کند: «لذت‌های طفره آمیز که بر بدن متمرکز است. این نوع لذت خوشی‌هایی را شامل می‌شود که میل به حمله، رسوایی و جار و جنجال دارند؛ نوع دوم لذتهایی است که حول تولید معنا، هویت اجتماعی و مناسبات اجتماعی متمرکزند که از طریق مقاومت نشانه‌ای در برابر نیروهای هژمونیک عمل می‌کنند» (رضایی، ۱۳۸۶: ۱۳۷). و در نهایت کلی همان طور که دیدیم به خوبی به صورت‌های هیجان آور و سرخوشانه کنش‌های مقاومت آمیز می‌پردازد.

البته رویکردهای مذکور درباره سیاست ورزی در زندگی روزمره، دارای تمایزاتی نیز هستند. غیر از رهیافت کلان کامروا، بنت و کاستلز، رهیافت اسکات، کلی و بیات، دارای دلالت‌های سیاسی متعددی است و اساساً در چارچوب کشمکش بر سر دستیابی به قدرت پیش می‌رود. بنابراین، آنها کنش‌های جمعی را عمده می‌کنند که در راستای تغییرات اجتماعی آتی پیش می‌رود. آنها رسماً از مقاومت نام می‌برند و محور کار خود را آن می‌دانند. تحلیل آنان، ناظر بر گستردگی و پهنه این مقاومت است و حتی قائل به وجود جنبش هم هستند. بی شک کاربرد مقاومت با ابعادی اینچنین، نویدبخش حرکت جمعی محتمل در آینده است. در نقطه مقابل، هم در نظریات سبک زندگی بوردیو و گیدنز و هم در سنت مطالعات فرهنگی کمتر ردپایی از برنامه عمل و اصولاً عمل سیاسی می‌بینیم. اساساً دغدغه این نحله فراگیری مقاومت نیست و بنابراین، رویکردشان ناظر بر تغییرات اجتماعی نیست. هرچند شکل فیزیکی و عینیت یافته مقاومت، وجهی پر رنگ در تحلیل‌های مذکور دارد، اما هر چه از تحلیل‌های دارای صبغه سیاسی به تحلیل‌های سنت مطالعات فرهنگی و سبک زندگی نزدیک می‌شویم، وجه نمادین مقاومت، پر رنگ تر می‌شود. شاید طفره رفتن، فرار از کنترل‌ها، دور زدن انضباطها از نظر فیسک، شیوه‌های مقاومت در برابر امر غالب محسوب شود، اما او بیشتر تمایل دارد قرائت‌های ناهماهنگ را به عنوان روش پنهان اما فراگیر نزاع بر سر معانی تجربه اجتماعی بداند. گیدنز و بوردیو هم با رویکردی مشابه برای سبک زندگی وجه نمادین قائلند و در نتیجه شاید بتوان گفت درونمایه رویکرد سیاسی، کمتر پراگماتیستی است. از نظر سنت مطالعه فرهنگی و سبک زندگی، صورت‌های گوناگون کنش، به دور امری نمادین کشیده شده‌اند که امکان دلالت‌های متعددی را میسر می‌کند؛ درحالی که در سنت دیگر تعبیر عملگرایانه‌تر و دست یافتنی‌تر است.

در مجموع اما شکی نیست که مفهوم مقاومت به شکلی اجتماعی ساخته می‌شود و هم مقاومت کنندگان، مخاطبان مقاومت و هم شاهدان، همگی در این ساخت شرکت دارند. مثال‌های متعددی که از آن تحت مضمون مقاومت یاد می‌شود نشان می‌دهد که از

یک سو، فارغ از نیت عاملان، دلالت‌های متعددی می‌توان به یک عمل نسبت داد و از سوی دیگر نیت عاملان غالباً بطور عامدانه بازگو نمی‌شود. از همین رو مقاومت ماهیتی پیچیده دارد. به بیان دیگر «مقاومت فی‌الذات مفهومی پیچیده و در واقع، یک رشته افکار و رفتارهای غامض است» (Hollander & Einwoher, 2004: 594).

نکته مهم آن است که در مطالعات، تنها به جایگاه ثابت برخورداران و فاقدان قدرت در یک دو شقی کلی نیاندیشیم؛ بلکه قدرت و مقاومت را اموری پراکنده، همه جایی و در سیستم‌هایی چندگانه ببینیم. چه بسا قدرتمندی در یک رابطه در آن واحد فاقد قدرت در رابطه‌ای دیگر و یا فاقد قدرت در همان رابطه در لحظه‌ای بعد باشد. چه بسا مقاومت او، اعمال قدرت به حساب آید.

به علاوه، لازم است ارتباط همیشگی مقاومت و تغییرات اجتماعی را در نظر داشته باشیم. این ارتباط بالقوه همواره منبع امید مقاومت کنندگان در تداوم جریان مقاومت بوده است. مقاومت، هر چند گاهی خود در برابر روند تغییر صورت گرفته<sup>۱</sup> اما خصوصاً در مواقعی که سایر راه‌ها برای تغییر مسدود است، مطلوب می‌نماید.

## منابع

- بنت، اندی. (۱۳۸۶)، *فرهنگ و زندگی روزمره*، لیلا جوهرافشانی، حسن چاووشیان، تهران: اختران.
- بیات آصف. (۱۳۷۹)، *سیاست‌های خیابانی*، اسدالله نبوی چاشمی، تهران: شیرازه.
- تاجیک، محمدرضا. (۱۳۷۹)، *مقدمه چهارچوب‌های قدرت*، ترجمه: مصطفی یونسی، تهران: انتشارات مطالعات راهبردی.
- راش، مایکل. (۱۳۷۷)، *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: سمت.

---

۱- از جمله انواع کنش‌های مقاومت آمیز علیه استیلای غیرومی به طور مثال، مقاومت فرهنگی در جوامع اقلیت با هدف جلوگیری از همسان شدن با فرهنگ میزبان (Moghissi, 1999).

سیری در رویکردهای نظری متأخر به ... ۱۸۳

- دریفوس، هیوبرت، پل رابینو. (۱۳۷۶)، *میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک*، ترجمه: حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- رضایی، محمد. (۱۳۸۶)، *تحلیلی از زندگی روزمره دانش آموزی*، تهران: انتشارات جامعه و فرهنگ.
- جنکینز، ریچارد. (۱۳۸۵)، *پیر بورديو*، ترجمه: حسن چاووشیان و لیلا جوهرافشانی، تهران: نشر نی.
- خالقی، احمد. (۱۳۸۱)، "قدرت، زبان، زندگی روزمره"، *رساله دکتری علوم سیاسی*، دانشگاه تهران.
- سراج زاده، حسین و بابایی. (۱۳۸۸)، "نقص هنجاری‌های فرهنگ رسمی و سنتی و دلالت‌های مقاومتی آن"، *نامه علوم اجتماعی*، ۱۷ (۳۶)
- صادقی، فاطمه. (۲۰۱۱)، *زنان، قدرت و مقاومت در ایران پس از انقلاب: زنان و قوانین در جوامع مسلمان*، لندن.
- فاضلی، نعمت‌الله. (۱۳۸۶)، "مقاومت فرهنگی در برابر نوآوری‌ها و فناوری‌های تازه در ایران"، *رشد علوم اجتماعی*، دوره یازدهم ش: ۱
- فوران جان. (۱۳۸۵)، *تاریخ تحولات اجتماعی ایران: مقاومت شکننده*، ترجمه: احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- فوکو، میشل. (۱۳۸۳)، *اراده به دانستن*، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهان دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل. (۱۳۷۸)، *مراقبت و تنبیه، تولد زندان*، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- کاستلز، مانوئل. (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (جامعه شبکه ای)*، ترجمه: علی پایا، احمد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: طرح نو، جلد اول.

- کسل. (۱۳۸۳)، *چکیده آثار آنتونی گیدنز*، ترجمه: حسن چاووشیان، تهران: ققنوس.
- کگل، استوارت. (۱۳۷۹)، *چهارچوب‌های قدرت*، ترجمه: مصطفی یونسی، تهران: انتشارات مطالعات راهبردی.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۲)، *تجدد و تشخیص*، ترجمه: ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- لوکس، استیون. (۱۳۷۰)، *قدرت: فرانسائی یا شر شیطانئی*، ترجمه: فرهنگ رجایی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- هیندس، باری. (۱۳۸۰)، *گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو*، ترجمه: مصطفی یونسی.
- Carr, C. Lynn. (1998). Tomboy Resistance and Conformity: Agency in Social Psychological gender Theory. *Gender & Society*, No.12: pp528-553.
- De Certeau Michel. (1998). *The Practice Of Everyday Life, In John Storey (Ed.) Cultural Theory and Popular Culture: A Reader* , London: Prentice Hall.
- Fisk, John. (1994). *Television Culture*, London: Routledge.
- Fisk, John. (1998). *Understanding Popular culture*, London: Routledge.
- Foucault, . (1979). *The History of Sexuality, translated by Robert Harley*, New York, Vintenage Book.
- Gregg, Nina. (1993). *Trying to put first things First: Negotiating Subjectivities in a workplace organizing Campaign*. Fisher and Davis, pp172-204.
- Kamrava, Mehran. (1999). *Cultural politics in the third World*, NewYork: UCL Press.

- Kelley, Robin D.G. (2002). *In Cultural Resistance Reader by Duncombe*, London: Verso.
- Hollander, Jocelyn A & Einwohner, Rachel. (2004), *Conceptualizing Resistance*, Sociological Forum, Vol. 19, No. 4. pp.533-554.
- Levi, Jerome M. (1998). The Bow and the Blanket: Religion, identity and resistance in Raramuri material Culture, *Journal of Anthropological Research* No.54: pp 299-324.
- Modigliani, Andre & Francois Rochat. (1995). The Role of Interaction Sequences and Timing of Resistance in shaping obedience and Defiance to Authority, *Journal of Social Issues* No.51: pp107-123.
- Moghissi Haideh. (1999). Away from Home: Iranian Women Displacement, Cultural Resistance and Change, *Journal of Comparative Family Studies* No.30: pp207-217.
- Profit, Norma Jean. (1996). *Battered Women as victims and Survivors: Creating space for Resistance*, Candian Social Work Review/Revue Canadienne De Service Socia l No.13: pp23-28.
- Scott. (2002). Every *day Resistance in Cultural Resistance Reader by Duncombe*, London: Verso.
- Swartz, David. (1997), *Culture & Power, University of Chicago press* Ltd, London.
- Weitz, Rose. (2001). Women and Their Hair : Seeking Power Through Resistance and Accomodation, *Gender & Society* No15: pp 667-686.

